



## بررسی ترجمه قرآن جناب آقای یحیی یثربی (بخش دوم)

### (با تأملی در پاسخ ایشان به نقد آقای استادولی)

نادعلی عاشوری تلوکی

#### چکیده

آغاز رسمی ترجمه قرآن از هر زمانی که باشد، در این واقعیت نمی‌توان تردید داشت که آنچه در طول هزار سال ترجمه قرآن رخ داده، ترجمه به مفهوم امروزی این واژه نبوده، بلکه بیشتر واژه‌گزینی و معادل‌یابی برای لغات و واژه‌های قرآنی بود که اولین مرحله از تاریخ کهن ترجمان وحی را شامل می‌شود. آنچه در طی یک صد سال اخیر در این زمینه رخ داده که تقریباً از آغاز این قرن و با ترجمه بصیرالملک شیبانی آغاز می‌شود، مرحله دوم تاریخ ترجمه قرآن است که ترجمه‌های معناگرا و مفهومی امروزی از درون آن سر بر آورده که می‌توان آنها را «ترجمه‌های تطبیقی» یا «ترجمه‌های متن محور» نام نهاد. اما به نظر می‌رسد اینک که به یمن پیدایش «نهضت ترجمه پژوهی قرآن» در طی سه دهه اخیر، که برگردان قرآن را نه فقط در بُعد کمی ارتقا بخشیده، بلکه سطح کیفی ترجمه‌ها را نیز آنچنان ارتقا داده که هرگز چنین شتاب پُرسرعتی را در هیچ دوره‌ای از تاریخ ترجمه قرآن سراغ نداریم، فصل جدیدی در ترجمه قرآن آغاز شده است که باید آن را «ترجمه‌های مضمونی» یا «ترجمه‌های مخاطب محور» نام نهاد که ترجمه آقایان دکتر یحیی یثربی و حجت‌الاسلام علی ملکی را باید در زمره ترجمه‌های دسته اخیر قرار داد که هر دو ترجمه در سال گذشته منتشر شد و نیازمند تجزیه و تحلیل‌های جدی صاحب نظران و منتقدان است تا بر غنای آنها افزوده شود. نگارنده امیدوار است توفیق بررسی ترجمه آقای ملکی را در مجال دیگری پیدا کند؛ ولی در حال حاضر، آنچه را که به شیوه توصیفی - تحلیلی در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می‌دهد ترجمه جناب دکتر یثربی است که امید است قابل استفاده باشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، ترجمه قرآن کریم، نقد ترجمه‌های قرآن، دکتر سید یحیی یثربی.

### برخی جا به جایی‌ها

مترجم محترم در پاسخ ناقد ترجمه خود درباره جا به جایی بخش‌هایی از ترجمه، در ذیل آیه ۲۰ سورة انفال که جناب استادولی معتقد است «اول آیه به آخر رفته و آخر آن به اول آمده» این گونه مرقوم فرمودند: «باید عرض کنم در جایی که جمله حالیه به کار رفته باشد، در زبان فارسی اگر آن جمله را مقدم بدارند برای خواننده فارسی‌زبان زیباتر و رساتر است؛ به همین دلیل من جمله (و اتم تسمعون) را مقدم داشتم. این کار را بارها انجام داده‌ام. برای مثال ترجمه آیه ۴۲ سورة بقره این گونه است: «آگاهانه برای پنهان کردن حق، حق و باطل را به هم در می‌آمیزد» (یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۳، ص ۱۸۹). ایشان همچنین در جای دیگری می‌نویسند: «نکته‌ای که به نظرم بسیار اهمیت دارد و باید قبل از هر سخنی به آن توجه کنیم آن است که ترجمه من به این دلیل که به زبان مردم امروز است از نظر مترجمان سبک قدیم همچون آقای استادولی غیر عادی به نظر می‌رسد، تا جایی که گاه ایشان چنان برخورد کرده‌اند که گویی از روشن‌ترین مسائل ترجمه غفلت شده است.

مثلاً اگر جای فعل و فاعل عوض شود، نباید ایراد گرفت؛ زیرا اگر در ساختار زبان عربی فعل بر فاعل مقدم است: (جاء رجل)، در زبان فارسی باید فاعل بر فعل مقدم باشد: (مردی آمد). این گونه تغییرات، ترجمه را روان‌تر و قابل فهم‌تر می‌کند و هیچ تغییری هم در پیام قرآن به وجود نمی‌آورد» (همان، ص ۱۸۲). نگارنده نیز در این زمینه با مترجم محترم هم نظر است و در بسیاری از ترجمه‌های معاصر، از جمله در ترجمه خود جناب استادولی هم از این موارد بسیار یافت می‌شود که نه تنها عیب هیچ ترجمه‌ای محسوب نمی‌شود، بلکه حُسن و مزیتی است که باعث زیبایی و شیوایی ترجمه هم می‌گردد. آنچه نگارنده در صدد بیان آن است غیر از آن چیزی است که در نقد و پاسخ مذکور، درباره برخی جا به جایی‌ها در پاره‌ای اجزای جمله، در راستای مفهوم‌سازی و شیواسازی ترجمه، آمده است. این امری پسندیده و رایج است که در همه ترجمه‌ها کم و بیش رخ داده؛ بلکه سخن در پاره‌ای الفاظ قرآن است که برخلاف نظم و چینش آیات برگردان شده‌اند.

مثلاً ﴿الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾ در ۳۴/توبه (سیم و زر) ترجمه شد، در حالی که در آیه بعدی یعنی در ۳۵/توبه به درستی (زر و سیم) آمد. یا ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ که حدود پانزده بار در قرآن به کار رفته، در بسیاری از کاربردهایش (دانای آشکار و نهان) ترجمه شد در

حالی که (دانای نهران و آشکار) درست است که بر اساس ترتیب و چینش واژه‌هاست. همچنین ﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ نیز در حالی در ۶۴/مائده (و میان آنان تا روز رستاخیز کینه و دشمنی انداختیم) برگردان شد که دو واژه (کینه و دشمنی) در ترجمه جا به جا شدند، در حالی که همین آیه در ۹۱/مائده به درستی (دشمنی و کینه) ترجمه شد. (البته در اینجا ایراد مهم دیگری پیش آمد که در ۱۴/مائده و ۴/ممتحنه کلمه (البغضاء) اصلاً ترجمه نشد). ممکن است چنین پاسخ داده شود که در ترجمه‌های مخاطب محور که هدف اصلی مترجم، مفهوم سازی ترجمه برای خواننده هست، اعمال این گونه جا به جایی‌ها امری طبیعی و بلکه ضروری است. این نکته‌ای کاملاً درست و قابل قبول است. اما اگر واقعاً هدف این است، لازم است مترجم دانشمند به دو نکته توجه فرماید. نخست اینکه مگر مبنای مترجم این نبود که «اگر لازم بود خداوند خود آن را انجام می‌داد»؟ چرا مترجم کاری را انجام می‌دهد که خداوند نکرد؟ و دیگر اینکه اگر این مفهوم سازی یک اصل در اندیشه ترجمه پژوهانه مترجم است، چرا در همه موارد مراعات نمی‌شود و مثلاً همین آیه در ۸/جمعه به درستی به صورت (خدایی که از نهران و آشکار آگاه است) برگردان می‌شود؟ به علاوه، چرا این جا به جایی تنها در بخش بسیار اندکی از ترجمه رخ می‌دهد و در صدها نمونه دیگر چنین نمی‌شود؛ به ویژه در عباراتی نظیر (سمیع علیم)، (عزیز حکیم)، (غفور رحیم) و... در اواخر آیات، که به درستی و با دقت تمام هر واژه‌ای در جایگاه اصلی خود در نظم و چینش آیات ترجمه می‌شود؟ آیا جز این است که مراعات این نظم در برگردان آیات، بخشی از قواعد ترجمه قرآن است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌توجه بود؟

به عنوان مثال می‌توان پرسید مگر آوردن (اگر مسافر یا بیمار بودید) در ترجمه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ﴾ در ۴۳/نساء باعث بروز هیچ مشکلی در فهم آیه می‌شود؟ ولی چرا مترجم به خود اجازه نمی‌دهد که چنین کاری کند و به درستی (اگر بیمار یا مسافر بودید) ترجمه می‌کند؟ همچنین مگر برگردان ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ در ۱۱۵/انعام به صورت (پیام پروردگارت بر اساس عدالت و راستی کامل شد) مشکلی در فهم آیه پدید می‌آورد که مترجم آن را به صورت (پیام پروردگارت بر اساس راستی و عدالت کامل شد) ترجمه می‌کند؟ آیا جز این است که مراعات دقت و امانت، و حفظ جانب احتیاط در ترجمه موجب می‌شود که مترجم به درستی هر واژه را در نظم و چینش خود در قرآن برگردان نماید؟ آیا این خود یک اصل و قاعده در اندیشه قرآن

پژوهانه مترجم نیست که به درستی هر کلمه را باید در جایگاه درست خود ترجمه نمود؟ زیرا مترجم می‌خواهد قرآن را ترجمه کند، نه یک متن معمولی ادبی یا علمی یا هر نوع دیگری را که شیوا سازی و مفهوم سازی در آنها، به هر صورتی که میسر باشد امری ممدوح و پسندیده و بلکه قابل توصیه هست. این امر به خوبی نشان می‌دهد که حداقل در پاره‌ای از مواردی که چنین نشد، کم دقتی‌هایی پدید آمده که بهتر است در چاپ‌های بعدی اصلاح شود. مثلاً ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ...﴾ در ۱۱۳/نساء (اگر رحمت و بخشش خدا بر تو نبود) ترجمه شد. در حالی که باید (اگر بخشش و رحمت خدا بر تو نبود...) باشد. چنانچه در موارد متعددی مانند ۶۴/بقره و ۸۳/نساء و ۱۰ و ۲۰ و ۲۱/نور، به درستی چنین ترجمه شد. ضمن اینکه در ادامه همین آیه عبارت ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ آمده که البته اختصاصی به این آیه ندارد و در همه موارد دیگر هم به درستی (که خدا بر تو کتاب و حکمت فرستاده) ترجمه شد. آیا می‌توان این دو مترادف را جا به جا کرد؟ و اگر می‌توان چرا در هیچ موردی چنین نشد؟ حتی اگر بخواهیم بپذیریم که در مواردی نظیر (سود و زیان)، (بیم و امید)، (پاک و ناپاک) و مشابه آنها، مترجم به عمد و برای مفهوم‌سازی بیشتر ترجمه، ترجیح داد چنین جا به جایی‌هایی صورت دهد؛ باز هم مشاهده می‌کنیم که در همین زمینه‌ها هم یکنواخت عمل نشد و گاهی با دوگانگی در ترجمه مواجه می‌شویم که نشان می‌دهد در برخی موارد، سهو و غفلتی در ترجمه پیش آمده است.

ضمن اینکه همین نگاه مفهوم‌سازی ترجمه هم در همه موارد یکسان انجام نشد. مثلاً علی‌رغم اینکه معمولاً عموم مردم در فارسی (آب و غذا) به کار می‌برند، ولی مترجم به درستی در برگردان ﴿فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ﴾ در ۲۵۹/بقره (به خوراک و نوشیدنی‌ات بنگر) ترجمه نمود که نشان می‌دهد در موارد متعددی به تعیین جای هر کلمه در ترجمه توجه داشته است. در هر صورت، این جا به جایی‌ها را تحت دو عنوان می‌توان مورد بررسی قرار داد. نخست جا به جایی‌های لفظی. دوم جا به جایی‌های معنایی. ذیلاً به توضیح اجمالی هر یک از این دو مورد می‌پردازیم:

**الف - جا به جایی‌های لفظی.** منظور از جا به جایی‌های لفظی آن است که معنای کلمه در ترجمه تغییر نکرده، بلکه جای آن در برگردان آیه جا به جا شده و بر طبق نظم و چینش آیه نیست. مانند ﴿وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ در ۱۵۶/آل عمران که (و مرگ و زندگی در دست خداست) ترجمه شد. در حالی که قاعده اولیه این است که (و خداوند زنده

می‌کند و می‌میراند) ترجمه شود. همچنین آنچه در عرف عموم قابل فهم‌تر است (جن و انس) است که حدود ده بار با همین ترتیب در قرآن به کار رفته و به منظور مراعات دقت و امانت، هر کلمه به همین ترتیب در جای خود ترجمه شد. مانند ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ در ۱۳۰/انعام و ۳۳/رحمان که (ای جنیان و انسان‌ها) برگردان شد. ولی در سه آیه، برعکس ترتیب مذکور و (انس و جن) آمده است، مانند ۱۱۲/انعام که به درستی (...دشمنانی از شیطان‌های انس و جن بر گماشتیم) ترجمه شد. همچنین در ۸۸/اسراء نیز به درستی به همین صورت برگردان شد. ولی آیه ﴿وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نَّقُولَ الْإِنسَ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ در ۵/جن (و اینکه ما دانستیم که جن و انس هرگز نباید بر خدا دروغ بدارند) ترجمه شد که نشان می‌دهد سهوی رخ داده است. از جمله واژه‌های دیگری که در آنها جا به جایی پدید آمده دو واژه (چشم و گوش) است که چون کاربرد آن با همین تعبیر در فارسی رایج‌تر است در برگردان آیات مربوط به آن نیز در بیشتر موارد چنین شد مثلاً ﴿أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾ در ۳۱/یونس (...و یا چشم و گوش شما آفریده کیست؟) ترجمه شد. در ۳۶/اسراء نیز (چشم و گوش) برگردان شد. همچنین ﴿وَجَعَلَ / أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ در ۷۸/نحل و ۷۸/مؤمنون و ۹/سجده و ۲۳/ملک (چشم و گوش و عقل) شد که جا به جایی دارد. ولی ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِن شَيْءٍ﴾ که مشابه آن است در ۲۶/احقاف به درستی (به آنان گوش و چشم و عقل داده بودیم. اما گوش و چشم و عقل، هیچکدام به کارشان نیامدند) ترجمه شد. در ۴۶/انعام و ۲۲/فصلت نیز جا به جایی دارد؛ ولی در ۱۰۸/نحل و ۲۰/فصلت درست به کار رفته است. نمونه‌های دیگر این جا به جایی‌های دوگانه را می‌توان در ترجمه واژه‌های نظیر (بینا و نابینا)، (صبح و شام)، (سود و زیان)، (پاک و ناپاک) و مانند آنها هم مشاهده کرد که به منظور پرهیز از تطویل کلام از ذکر آنها خودداری می‌شود.

ب- جا به جایی‌های معنایی. مراد از جا به جایی‌های معنایی این است که واژه‌ای در غیر معنای نقش ترکیبی خود برگردان گردد. مثلاً واژه (مبین) در موارد متعددی نقش صفت را دارد ولی حال ترجمه می‌شود. یا واژه (بینات) در مواردی نقش قید حالت را داراست ولی صفت ترجمه می‌شود. نگارنده جز در ترجمه حاضر، ترجمه دیگری را سراغ ندارد که مترجم به عمد و خودخواسته چنین کرده باشد. در اینکه آیا انجام عامدانه این مورد درست است یا نادرست، باید در بحث دیگری بدان پرداخت که فعلاً مجال

طرح آن نیست. در این فرصت تنها به ذکر برخی نمونه‌ها بسنده می‌شود بدان امید که بررسی‌های بیشتری در این باره در آینده صورت پذیرد. ذیلاً به مواردی به اجمال اشاره می‌شود:

الف - بسیار بعید است که مترجم محترم تردیدی داشته باشد که (حسناً) در ۲۴۵/ بقره ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ صفت (قرضاً) هست؛ ولی در ترجمه، مفعول لاجله و علت و انگیزه قرض دادن برای قرض دهنده ترجمه شد که هرچند در جای خود سخن درستی است ولی آیه نمی‌خواهد این را بگوید. اینکه آیه فوق را (کیست که از روی نیکوکاری به خدا قرض دهد) ترجمه کنیم، باید دلیل محکمی وجود داشته باشد. معلوم است که قرض به خدا از روی نیکوکاری و نیک کرداری است. قرآن در این آیه در صدد بیان علل و انگیزه‌های قرض دادن نیست بلکه در پی تعیین نوع قرض دادن است که مثلاً ربوی نباشد بلکه قرض الحسنه و قرضی نیکو باشد. آن باور، مطلب دیگری است که این آیه در صدد بیان آن نیست.

قرض در اینجا یعنی همان چیزی که در عرف عام به قرض الحسنه معروف شده است یعنی وام بدون ربا. در ۱۱ و ۱۸/ حدید هم (با نیکی وام دهد/ با نیکی به خدا وام دهند) و در ۱۷/ تغابن (اگر با نیکی به خدا وام دهید) ترجمه شد. ولی اگر واقعاً این معنا هدف قرآن بود و از نظر مترجم باید این گونه برگردان شود، چرا در همه موارد یکسان عمل نمی‌شود و مثلاً در ۱۲/ مائده (به خدا وامی نیکو بدهید) و در ۲۰/ مزمل (و به خدا قرض نیکو دهید) ترجمه می‌شود؟ آیا این دوگانگی ترجمه، خود بهترین دلیل نادرستی این چنین ترجمه‌هایی نیست؟ ضمن اینکه باید پرسید چرا در معرفه و نکره آوردن (قرضاً) یکنواخت عمل نمی‌شود؟

ب - (مستقیماً) در ۱۲۶ و ۱۵۳/ انعام حال است ولی همانند ۶۸ و ۱۷۵/ نساء و ۲ و ۲۰/ فتح صفت ترجمه شد. شاید در معنا تفاوت چشمگیری نداشته باشد ولی مترجم باید طبق قرآن ترجمه کند.

ج - (مبیناً) در (سلطاناً مبیناً) در ۹۱/ نساء صفت است ولی حال ترجمه شد. مطمئناً مترجم محترم به خوبی بر این نکته‌ها واقف است؛ ولی بحث در این است که آیا مجاز هستیم چنین تغییری در متن پدید آوریم؟ در ۱۰۱/ نساء نیز همین وضعیت پیش آمد. همچنین (اثماً مبیناً) در ۱۱۲/ نساء به اشتباه (اثماً کبیراً) در نظر گرفته شد و (گناه بزرگی) برگردان گردید. در حالی که مشابه آن در ﴿أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ در ۲۰/ نساء (آیا

با دروغ و تبهکاری آشکار چیزی پس می‌گیرید؟) برگردان شد.

د - واژه (بینات) در موارد متعددی در نقش صفت ظاهر شد و این وصفیت نیز به درستی در ترجمه بروز کرد مانند ﴿وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ در ۱/نور که (و در آن آیه‌های روشنی نازل کردیم) ترجمه شد. و نیز مانند ﴿وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ در ۵/مجادله که (ما دلایل روشن خود را فرستادیم) برگردان گردید. در ۹/حدید نیز (آیه‌های روشنی) ترجمه شد. اما در چند موردی که به صورت ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ﴾ و مشابه آن آمده، حال است که صفت ترجمه شد، مانند ۷۳/مریم و ۷۲/حج و ۴۳/سباء و ۲۵/جاثیه و ۷/احقاف که (چون آیات روشن ما/آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده شود) برگردان گردید. همچنین (آیات مبینات) در ۳۴/نور (آیه‌هایی که روشن‌گرند) و در ۴۶/نور (آیه‌های روشن‌گر) ترجمه شد. ولی (مبینات) در ۱۱/طلاق در ﴿آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾ حال است که صفت و (آیات روشن خدا) برگردان گردید.

ه - ﴿مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ در ۲۱۳/بقره حال است ولی مفعول له ترجمه شد. ممکن است از نظر معنا چندان تفاوتی نداشته باشد ولی این خود نوعی تفسیر است به جای ترجمه.

و - در موارد متعددی واژه (رب) که با مضاف الیه‌های مختلفی از نوع ضمیر به کار رفته، (خدا) ترجمه شد که قطعاً مفهوم و رساست؛ ولی آیا دقیق و امین هم هست؟ و اگر هست چرا در همه موارد چنین نمی‌شود؟ حتماً پاسخ این است که به ضرورت متن و به اقتضای فارسی‌نویسی چنین شد. ولی آیا واقعاً این سخن می‌تواند توجیه خوبی باشد؟ از نمونه‌های این بحث به این موارد توجه فرمایید: (ربهم) در ۴/انفال و ۲۳ و ۲۹/هود (خدا) ترجمه شد. (ربک) در ۵/انفال (خدا) شد در حالی که در ۱۲/انفال به درستی (پروردگارت) ترجمه شد؛ در صورتی که اگر در اینجا هم (خدا) می‌آمد هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد. همچنین (ربکم) در ۹/انفال به درستی (پروردگارتان) برگردان شد. در حالی که می‌توان پرسید چرا در این آیه (خدا) نیامد؟ و اگر می‌آمد چه ایرادی پیش می‌آمد که لازم دیده شد حتماً (پروردگارتان) ترجمه شود؟ (ربک) هم در ۴۰/یونس و ۱۰۸/هود (خدا) ترجمه شد.

**بخش دوم - بررسی‌های درون ترجمه‌ای**

**(بررسی اجمالی ترجمه حاضر از نظر محتوایی)**

اگرچه در بخش نخست این مقاله که بررسی دیدگاه‌های ترجمه پژوهانه جناب دکتر

بود، پاره‌ای کاستی‌هایی که به نظر نگارنده در ترجمه برخی آیات پدید آمد، به ضرورت بحث و به عنوان شاهد مثال مورد اشاره قرار گرفت که پاسخ جناب دکتر می‌تواند روشنگر بسیاری از ابهامات باشد؛ ولی بررسی دقیق‌تر و گسترده‌تر بحث را باید در این بخش پی گرفت که بخشی از آن تا آنجا که حجم مقال اجازه دهد مورد بررسی قرار می‌گیرد و موارد باقیمانده را ان شاء الله در مقاله‌های آتی که با نقطه نظرات جناب دکتر در پاسخ به این مقال بیشتر آشنا شدیم، پی خواهیم گرفت. نگارنده در این بخش تلاش خواهد کرد بیشترین تمرکز خویش را در محورهای ذکر شده در بخش نخست این مقال منحصر سازد؛ در حالی که به خوبی می‌داند ذکر شاهد مثال‌های متعدد ممکن است ملالت خاطر خوانندگان عزیز را به همراه داشته باشد؛ اما از سوی دیگر ناچار از ذکر این مثال‌هاست تا برای مترجم محترم چنین تصویری پیش نیاید که آنچه نگارنده اشاره کرده، صرف ادعاست. همچنین بررسی محتوایی ترجمه حاضر، به ویژه بررسی پاره‌ای مباحث مربوط به اسلوب‌ها و چارچوب‌هایی که به فن ترجمه مربوط می‌شود و در برخی مقاله‌های پیشین نگارنده آمده بود نیازمند بحث و بررسی‌های بیشتری است که باید به مقاله‌های آتی و پس از آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های جناب دکتر موکول نمود تا در چاپ‌های بعدی، یک بازنگری جدی و اساسی در آن اعمال گردد.

پیش از پرداختن به اصل بحث، توجه جناب دکتر و خوانندگان عزیز را به دو نکته بسیار مهم جلب می‌کنم. نخست اینکه نه تنها در تک تک آیاتی که با افزایش یا کاهش مواجه‌اند و ذیلاً ذکر خواهد شد، می‌توان همان مبنای سست پیشین را یادآور شد که اگر خدا می‌خواست خود اضافه می‌کرد یا حذف می‌نمود؛ بلکه در صدها آیه دیگری که مشابه این آیات هستند نیز می‌توان همان سخن را تکرار کرد و نتیجه دلخواه خود را گرفت که به نظر می‌رسد همین اشاره، برای بی‌اعتباری آن کافی باشد. اما نکته دوم این است که امیدوارم پاسخ جناب دکتر در توجیه مواردی از افزوده‌ها، این نباشد که اینها پیام قرآن هستند که مترجم از آیه فهمیده است؛ چرا که با صرف نظر از پاسخ‌های متعددی که می‌توان به این نکته داد؛ پاسخ ساده‌تر این خواهد بود که در جایی که مترجم محترم، به هنگام بررسی ترجمه دیگران، از یک آیه چندین افزوده می‌فهمد، چگونه انتظار دارد دیگران از بسیاری از افزوده‌های ترجمه ایشان چشم پوشی نمایند؟ جناب دکتر در برگردان ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ در آیه ۲۵ سوره یس بر ترجمه منتقد خود که این گونه برگردان کرده بود «من به پروردگار شما ایمان آوردم، پس اقرار مرا بشنوید»



چهار افزوده یافته چنین بیان می‌کند «در این ترجمه (من، پس، مرا و اقرار) همگی زائد می‌باشند» (یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۳، ص ۱۹۶-۱۹۷). سخن در درستی یا نادرستی ترجمه مترجم یا منتقد نیست. بلکه بحث بر سر این نکته است که وقتی جناب دکتر در یک ترجمه نیم سطری، چهار افزوده تفسیری می‌یابد، نباید به نگارنده ایراد بگیرد که بر این باور است که در ترجمه ایشان دهها افزوده دارد؛ بلکه اگر بنا به این ریزبینی‌ها باشد باید گفت صدها افزوده تفسیری در ترجمه جناب دکتر وجود دارد که نه از شیوایی و زیبایی ترجمه ایشان می‌کاهد و نه از ارزش و اعتبار ترجمه چیزی کم می‌کند و نه تلاش مترجم را زیر سؤال می‌برد. بلکه اگر ایرادی هست، این ایراد صرفاً به آن بخش از دیدگاه مترجم بر می‌گردد که با قاطعیت بر این نکته پای می‌فشارد که ترجمه‌اش قرآن مطلق است بدون هیچ افزایش یا کاهشی. این گونه قضاوت کردن درباره ترجمه خود جای تأمل دارد. البته روشن است که در فرصت کنونی، بسیاری از افزوده‌ها را نمی‌توان آورد تا موجب ملالت خاطر خوانندگان عزیز نشود. اما برخی مواردی که امکان طرح دارد و کمتر باعث خستگی می‌شود اشاره می‌گردد. با این تذکر که وقتی به اعتقاد جناب دکتر، کلمه‌ای در حد و اندازه (پس) جزء واژه‌های زائد و افزوده محسوب می‌شود، دیگر نمی‌توان بسیاری از آنچه را که ذیلاً می‌آید، به راحتی مردود دانست. ضمن اینکه برای نگارنده اصلاً روشن نیست که چرا (پس) در این ترجمه زائد است؟ چرا نباید آن را معادل (ف) قرار داد و پذیرفت؟ باید از جناب دکتر پرسید مگر مشابه آن را در ده‌ها آیه از جمله در آیه (فاعبدون) در ۲۵/انبیاء (پس تنها مرا پرستید) ترجمه نفرمودید؟ آیا در اینجا هم کلمه (پس) زائد است؟ به علاوه، همین عبارت را در آیه ۹۲ همین سوره (شما نیز تنها مرا پرستید) ترجمه فرمودید. آیا همچنان بر این باور هستید که ترجمه‌تان قرآن مطلق است بدون هر گونه افزایش یا کاهشی؟ در اینجا چند کلمه زائد وجود دارد؟ در حالی که هیچ گونه دلیل نحوی یا مستند ترجمه پژوهانه‌ای برای آوردن قید انحصاری (تنها) در این گونه موارد موجود نیست.

اگر قرار است بیاید باید در ﴿فَإِيَّائِي فَاعْبُدُون﴾ در ۵۶/عنکبوت بیاید که به درستی (دیگر تنها مرا پرستید) برگردان گردید. همچنین اگر دقت تا این اندازه هست که چون (من) و (مرا) از مفهوم آیه قابل فهم است و آوردنش غیر ضروری و زائد است، آیا خواننده حق دارد پرسد چرا چنین ظرافت‌هایی در موارد متعددی در ترجمه حاضر لحاظ نشد و مثلاً ﴿أَعْلَهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ در ۲۵/ابراهیم (تا بیندیشند) ترجمه شد اما همین

عبارت در ۵۸/دخان (تا آنان دریابند) ترجمه گردید؟ آیا واقعاً ترجمه در اینجا بدون (آنان) قابل فهم نبود ولی در سوره ابراهیم قابل فهم بود؟ در جایی که مترجم در آیات زیادی، کلمه‌هایی را مقدر فرض کرده و برای لفظی که در آیه نیست معادلی آورده، چرا در اینجا که در لفظ آیه معادلی هست در ترجمه ظاهر نشود؟ مثلاً ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ در ۹۹/کهف (و آنگاه که در صور دمیده شود) ترجمه شد. در حالی که این ترجمه معادل (و اذا نفخ فی الصور) در آیات دیگر است نه اینجا. به علاوه (او را) در ۴۳/بقره و (آیات) در ۹۰/بقره قطعاً تفسیری است و در لفظ آیه چیزی که معادل آنها باشد وجود ندارد. همچنین (برای خود) در آیه ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ در ۱۱۶/بقره (خدا فرزندی برای خود برگزیده است) تفسیری است. اگر غیر از این است باید در موارد دیگر هم آمده باشد، در حالی که چنین نیست و همین آیه در ۶۸/یونس و ۴/کهف و ۸۸/مریم (خدا فرزندی دارد) ترجمه شد. ﴿وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾ در ۱۱۹/بقره (و تو به گناه دوزخیان بازخواست نخواهی شد) ترجمه گردید. در حالی که عبارت (به گناه) تفسیری است و باید (و از دوزخیان بازخواست نخواهی شد) ترجمه شود. همچنین (می گفتند) در ۱۲۷/بقره در لفظ آیه نیست. در ۱۲۴/بقره (فاتمه‌ن) (و او به نیکی از عهده بر آمد)، قید (به نیکی) در کجاست؟ و اگر (هُنَّ) در ترجمه بیاید و به صورت (و او به نیکی از عهده آنها بر آمد) برگردان گردد بی جاست؟ همچنین ﴿وَوَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ در ۱۳۳/بقره (ما تسلیم او هستیم) و در ۱۳۶/بقره (همگی تسلیم خداییم) ولی ﴿وَوَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ﴾ در سه آیه بعد در ۱۳۹/بقره (ما تنها او را می‌پرستیم) ترجمه شد. آیا (تنها) افزوده تفسیری نیست؟ و اگر نیست چرا در مشابهش در دو آیه پیشین نیامد؟ ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ﴾ در ۲۰۵/بقره (و چون از پیش تو برگردد در این سرزمین به تبهکاری می‌شتابد) ترجمه شد در حالی که (از پیش تو) در لفظ آیه نیست بلکه تقدیر مترجم و افزوده‌ای تفسیری است. (این را) در ۲۶۹/بقره و ۷/آل عمران در ﴿وَمَا يَدْكُرْ إِلَّا أُولَ الْأَلْبَابِ﴾ تفسیری است و در لفظ نیست. چنانچه ﴿وَسَيِّحُ بِالْعِثَّةِ وَالْإِبْكَارِ﴾ در ۴۱/آل عمران (و او را صبح و شام به پاکی بستای) ترجمه شد که (او را) در لفظ نیست. ضمن اینکه جا به جایی هم دارد. همین عبارت عیناً در ۵۵/غافر هم آمد و به درستی (و شام و سحر) برگردان شد. ترجمه فوق مطابق با عبارت ﴿بِالْغَدَاةِ وَالْعِثَّةِ﴾ در ۵۲/انعام و ۲۸/کهف و موارد مشابه‌اش در ۱۱ و ۶۲/مریم و ۴۶/غافر است که به درستی (صبح و شام) ترجمه شدند. ﴿بِالْعِثَّةِ وَالْإِشْرَاقِ﴾ در ۱۸/ص هم جا به جا ترجمه شد (صبح و شام). و از

این نمونه‌ها اگرچه واقعاً زیاد است؛ ولی از نظر نگارنده نه تنها هیچ ایرادی ندارد، بلکه باعث رسایی و شیوایی ترجمه هم می‌شود. سخن در شیوه کار مترجم نیست، بلکه در اندیشه‌های ترجمه پژوهانه ایشان است که معتقدند ترجمه ایشان هیچ افزوده‌ای ندارد.

### نحوپژوهی قرآنی

یکی از جنبه‌های مثبت ترجمه حاضر که نشان از دقت نظر زیاد مترجم دارد این است که برخلاف بسیاری از ترجمه‌های معاصر که کم و بیش ترجمه ناشده‌هایی در آنها پدید آمده، تعداد ترجمه ناشده‌ها در این ترجمه بسیار اندک است. ولی در عین حال، به موارد نسبتاً زیادی از سهوالقلم‌هایی نظیر ترجمه نشدن ضمیرها و جار و مجرورها بر می‌خوریم که نگارنده یقین دارد جناب دکتر شمار فراوانی از آنها را به عمد و خودخواسته از ترجمه حذف نمود تا به باور خویش از سنگینی بار ترجمه بکاهد. از این رو، می‌توان آنها را با تعبیر طنزگونه «سهوالقلم‌های عمدی» یاد نمود. اما نباید فراموش کرد که ضرورتی به کاستن از جار و مجرورها تا این اندازه نیست. ضمن اینکه خواننده حق خواهد داشت بر مبنای باور پیشین مترجم بگوید که اگر خدا می‌خواست خود حذف می‌کرد. ولی حتی با پذیرش چنین حذفی، باز هم می‌توان در موارد مشابه یکسان عمل کرد. اما ظاهراً جناب دکتر در این‌گونه موارد، به اصل دیگری باور دارند و بر اساس همان اصل عمل می‌کنند که شاید مورد تأیید بسیاری نباشد. آن اصل، چنانچه در پاسخ به جناب استادولی بیان فرمودند این است که «نباید نگران ترجمه به زبان مردم بود که مثلاً به خاطر رعایت قواعد زبان فارسی و زبان مردم، اندکی از ساختار دستوری زبان عربی فاصله بگیریم» (یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۳، ص ۱۸۰).

نگارنده ضمن موافقت کامل با این قسمت از سخنان جناب دکتر که فرمودند گاهی «به خاطر رعایت قواعد زبان فارسی و زبان مردم، اندکی از ساختار دستوری زبان عربی فاصله بگیریم»؛ مایل است تکمله‌ای بر آن بیفزاید. و آن تکمله این است که اگرچه نزول قرآن بر طبق قواعد زبان عرب است؛ ولی این گونه نیست که قرآن را محکوم قواعد این زبان بدانیم به گونه‌ای که گویا اصلاً حق ندارد از چارچوب ضوابط آن بیرون رود. هرگز این گونه نیست. البته قرآن برای بیان مقاصد خود زبان ویژه‌ای ابداع نکرد، بلکه از ظرفیت‌های همین زبان موجود عربی برای بیان اهداف خود بهره گرفت، اما قابلیت‌هایی را بر آن افزود که در نحو عربی کمتر بدان توجه شده است. ولی مترجم می‌تواند با استفاده از آنها ترجمه‌ای را که قابل فهم عموم باشد ارائه دهد که یک نمونه

بارز آن برگردان زمان فعل هاست که بدون استثنا تمام مترجمان در موارد زیادی، ماضی را مضارع و مضارع را ماضی معنا کرده‌اند. یا تأکیدها را در مواردی برگردان نمودند و در موارد دیگری چنین نکردند. و از این نمونه‌ها بسیار زیاد است. یگانه عاملی که این تغییر در معنا را توجیه می‌کند فهم مترجم از سیاق آیه هست. چرا این سیاق را در سرتاسر ترجمه جاری ندانیم، حتی اگر گاهی برخلاف قواعد رایج زبان عربی باشد؟ به عبارت دیگر، آن نحوی که از آغاز تا کنون محور اصلی همه ترجمه‌های قرآن بوده «نحو ادب محوری» است که همه مثال‌هایش از اشعار جاهلی یا نظم و نثر دوران‌های بعدی است. و اگر در جایی استشهادی به آیات قرآن می‌شود، صرفاً برای تأیید همان دیدگاه ادب محور است نه چیزی دیگر. آنها با همان نحو می‌توانستند به پرسش‌ها و ابهامات پدید آمده در ترجمه یا تفسیر قرآن پاسخ بگویند. ولی امروزه دیگر چنین نیست و برخی از آن آموزه‌ها در برگردان قرآن کارآیی ندارد.

امروزه نهضت ترجمه پژوهی قرآن، همه امور مربوط به ترجمه قرآن را تحت تأثیر قرار داده است که از آن جمله می‌توان به تأسیس «نحو قرآن محور» اشاره کرد که اگرچه پایه‌ها و اصولش همان نحو قدیم است؛ ولی قواعد و اسلوب‌هایش با محوریت قرآن ملاک عمل قرار می‌گیرد و در فهم آیات تأثیر می‌گذارد؛ به گونه‌ای که اگر در جایی میان نحو قدیم و قرآن تضادی پیش آمد، باید با تکیه بر سیاق آیات و شیوه ترجمه قرآن با قرآن، اولویت را به قرآن داد و هر آنچه را که از قرآن استنباط می‌شود اصل قرار داد. چنانچه مثلاً درباره معنای افعال مدح و ذم نظیر بئس و ساء یا نعم و حبذا برخی معتقدند که نباید به صورت تعجیبی و (چه خوب است) یا (چه بد است) ترجمه کرد؛ زیرا نحو قدیم چنین چیزی را نمی‌پذیرد. در حالی که برخی دیگر، از جمله جناب دکتر یثربی در همه موارد چنین کرده‌اند. به نظر می‌رسد که سیاق این قبیل آیات، نظر جناب دکتر را تأیید می‌کند که به صورت تعجیبی ترجمه نمودند. (و از این نمونه‌ها بسیار است که نگارنده امیدوار است در کنار ترجمه قرآنی که قریباً آغاز نموده، توفیق انجام دو طرح دیگری را همزمان بیابد. یکی تدوین یک دوره نحو قرآنی و دیگری تدوین فرهنگ اصطلاحات ترجمه قرآن). به هر صورت، اگرچه شاید اندک عدول از ساختار نحوی دستور زبان عربی جای توجیه داشته باشد؛ ولی مطمئناً مترجم هم در این صورت باید در همه موارد مشابه یکسان عمل نماید و این اندک عدول، توجیه سهوالقلم‌های احتمالی‌اش نباشد. امری که شاید بتوان تا حدودی ایراد کار جناب دکتر دانست این

است که در پاره‌ای موارد، چنین به نظر می‌رسد که واقعاً سهوی رخ داده نه اینکه مترجم به عمد از دستور زبان عدول کرده باشد.

به عنوان نمونه، عبارت ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ را می‌توان شاهد آورد که به صیغه مجهولی، در حدود پانزده بار در سوره‌های مختلف به کار رفته؛ ولی دو معنای متفاوت پیدا کرده است. در بسیاری از آیات نظیر ۲۸ و ۲۴۵/بقره به درستی به صورت مجهول و (شما را به پیشگاه او باز می‌گردانند) یا مشابه آن ترجمه شد. ولی در ۴۴/زمر به صیغه معلوم و (به سوی او باز می‌گردید) برگردان شد. همچنین ﴿إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ در ۳۵/انبیاء (سرانجام سوی ما باز می‌گردید) شد. ولی در ۵۷/عنکبوت (شما را به سوی ما باز می‌گردانند) ترجمه شد. بگذریم که عبارت (سرانجام) هم تفسیری است. ﴿إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟﴾ در ۱۱۵/مؤمنون (به سوی ما باز نمی‌گردید؟! ) و ﴿إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴾ در ۳۹/قصص (به سوی ما باز نمی‌گردند؟! ) ترجمه شد. ﴿إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ در ۴۰/مریم (همگان به سوی ما باز می‌گردند). ولی در ۷۷/غافر (همه آن کافران را نیز به پیشگاه ما باز می‌گردانند) برگردان گردید. ضمن اینکه باید از جناب دکتر پرسید آیا با این ترجمه‌ای که از آیه مذکور ارائه فرمودند، همچنان معتقدند که در ترجمه‌شان هیچ افزوده تفسیری نیامده است؟ ﴿إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ در ۸۳/آل عمران و ۳۶/انعام به درستی (آنان را به سوی او باز می‌گردانند) شد، ولی ﴿يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ﴾ در ۶۴/نور (همگان سوی او باز می‌گردند) ترجمه شد. آنچه اشاره شد تنها یک مورد از دوگانگی در ترجمه برخی آیات است که با ابزار «اندک عدول از دستور زبان» قابل توجیه نخواهد بود.

### بررسی‌های محتوایی ترجمه حاضر

از آنجا که به باور نگارنده، ظهور هر ترجمه جدید یک گام به جلو است که می‌تواند در ارتقای جایگاه ترجمه قرآن مؤثر واقع شود، و هر مترجمی نیز می‌تواند به سهم خود در پیشبرد اهداف ترجمه پژوهانه قرآن تأثیرگذار باشد؛ طبیعی است که عرضه ترجمه حاضر را به فال نیک گرفته، حضور آن را مثبت ارزیابی نماید و از آن استقبال کند. به ویژه که این ترجمه، جنبه‌های مثبت بسیاری، خصوصاً از جهت زیبایی و شیوایی دارد که شایسته همه گونه تحسین و تمجید است.

نگارنده با این بخش از اظهارات جناب استادولی کاملاً موافق است که «ترجمه جناب آقای دکتر یربیری دارای سبک نیمه آزاد و غیر مطابقی است و همین امر به روانی و سادگی آن کمک کرده، و عبارات آن بدون کمترین اغلاق و پیچیدگی، سراسر است و

قابل فهم برای عموم است. از نظر مفهوم و محتوا نیز، این ترجمه مانند سایر ترجمه‌های موجود، مزایایی دارد و معایبی که به خواست خدای متعال به هر دو اشاره می‌رود» (استادولی، ترجمان وحی، ش ۴۲، ص ۱۴۴). علاوه بر این، همه آن تعابیری که جناب استادولی درباره «مزایای این ترجمه» بیان فرمودند کاملاً درست و بجاست. از جمله اینکه ترجمه‌ای مستقل و اجتهادی است، با نثری روان و زیبا، و تیتراگذاری‌های مناسب که فهم آیات را برای خوانندگان و مخاطبانش آسان تر می‌کند (همان). ایشان همچنین پس از برشمردن مزایای سه گانه‌ای که برای این ترجمه قائل هستند، چنین فرموده‌اند: «می‌خواستم نمونه‌هایی در این زمینه بیاورم، ولی دیدم کل ترجمه از این نظر، نمونه است و ترجمه آیه‌ای بر ترجمه آیه دیگر برتری ندارد و همه یکدست، زیبا و روان است» (همان). با این توصیف، نیازی به ذکر شاهد و نمونه در اثبات زیبایی‌های این اثر ارزشمند نیست. بلکه در مجال کنونی سعی می‌شود در راستای بهسازی این ترجمه موفق، پاره‌ای کاستی‌های آن مطرح شود تا اگر مترجم محترم آنها را درست دانست در چاپ‌های بعدی اصلاح فرماید.

- نخستین ایرادی که در همان نگاه اولیه به چشم می‌خورد مربوط به نام سوره‌ها و تعداد آیات و محل نزول سوره‌هاست که اصلاً یک نواخت نیست و شکل‌های مختلف و غیر قابل قبولی پیدا کرده است. کافی است فقط به سر عنوان همان چند سوره نخست توجه شود تا صحت نظر نگارنده تأیید گردد. مثلاً نام سوره نساء و تعداد آیات و محل نزولش در سمت راست صفحه ۷۶ در متن قرآن آمده ولی ترجمه آن، بدون ذکر محل نزول و تعداد آیات از صفحه ۷۷ آغاز می‌شود. این وضعیت نامناسب در سوره‌های مختلف دیگر نیز همچنان تا پایان ادامه می‌یابد.

- روشن نیست شماره صفحه‌ها که می‌توانست همانند همه قرآن‌ها در وسط صفحه و در قسمت سفید پایین صفحات بیاید که قطعاً زودیاب‌تر بود، چرا در منتهی‌الیه سمت راست و چپ آمده است که بسیار دیرباب است؟ آیا قرار بود از آن بخش سفید برای منظور خاصی استفاده شود که چنین نشد؟

- پیشنهاد می‌شود همانند همه ترجمه‌های امروزی، جای نام سوره و شماره جزء سوره در بالای صفحه ترجمه، با هم عوض شود؛ زیرا دستیابی به نام سوره را برای محقق آسان می‌کند. تعداد سوره‌ها صد و چهارده تا است ولی تعداد جزء‌های قرآن سی تا است و آنچه برای خوانندگان به ویژه برای محققان مهم است یافتن نام سوره است که

به شکل کنونی دیریاب و با زحمت بسیار همراه است. علاوه بر اینکه، دقیق‌تر آن است که همانند بسیاری از ترجمه‌های معاصر، شمارهٔ سوره هم در کنار نام سوره ذکر شود تا کار را برای محققان راحت‌تر سازد.

- اگرچه مواد و مصالحی که برای انتشار این مصحف به کار گرفته شده خوب و قابل قبول است؛ ولی صحافی و دوخت و دوز خوبی برایش انجام نشده و بسیار زود از هم گسیخته و پاره می‌شود.

- شیوهٔ نثر و نگارش معمول جناب دکتر و نوع ادبیات نگارشی ایشان همین است که در پاسخ به نقد آقای استادولی مشاهده می‌کنیم که با نثری که در ترجمه آمده بسیار متفاوت است و شاید اصلاً قابل مقایسه با هم نباشد. اگرچه به نظر می‌رسد جناب دکتر به هنگام نگارش نقد مذکور از برخی بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌ها ناراحت و عصبانی بودند و همین عامل، به همراه شتابی که برای پاسخگویی داشتند در قلم‌شان هویدا شد و نوع نثرشان را تحت تأثیر قرار داد؛ ولی تفاوت ماهوی میان این دو سبک نگارش به گونه‌ای است که این‌گونه به ذهن متبادر می‌سازد که ترجمهٔ ایشان، به وسیلهٔ خودشان یا متخصص دیگری، با دقت بسیار زیاد، هم ویرایش ادبی شده است و هم ویرایش علمی و محتوایی که امری بسیار مطلوب و پسندیده است. ولی در عین حال، اگر بدین نکته و نکات مشابه دیگر در چاپ‌های بعدی در مؤخره اشاره شود، برای مترجمان آینده راهنمای خوبی خواهد بود. اما نکته‌ای که از ذکر این مقدمه در نظر بوده این است که هرچند دقت بسیار زیادی در جهت ویراستاری همهٔ جابجاء ترجمه و یکسان‌سازی ویرایش صورت گرفته است؛ ولی با این همه، در موارد محدودی، اشتباهات حروف نگاری و اندک ناهمسانی در نشانه‌های ویرایشی بروز کرده که در صورت برطرف شدن، از این نظر هم برجسته خواهد شد. مثلاً در پایان عبارت ﴿كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ...﴾ که بارها تکرار شده در بیشتر موارد نشانهٔ تعجب (!) آمد مانند ۵۱ و ۶۹/نمل. اما گاهی نشانهٔ پرسش و تعجب با هم (!؟) آمد مانند ۱۴/نمل، و زمانی نشانهٔ پرسش (؟)، و گاهی نقطه (.) آمد. بهتر است یکنواخت شوند.

- ترجمهٔ بخشی از آیهٔ ۵۷/بقره در صفحهٔ ۸ آمده است. آیهٔ ۷۶ سورهٔ مریم در صفحهٔ ۳۱۰ و ترجمهٔ آن در صفحهٔ ۳۱۱ آمده است. در سورهٔ احزاب، این حالت برعکس شد. ترجمهٔ آیهٔ ۴۴/احزاب در صفحهٔ ۴۲۳ آمد ولی متن عربی آیه در صفحهٔ ۴۲۴ نوشته شد. - اگرچه مترجم در مورد واو عطفی که آقای استادولی معتقدند در ۱۵/یوسف ترجمه

نشد می نویسند: «این گونه «واو» به اقتضای زبان فارسی لازم نیست که ترجمه شود» (همان، ص ۱۹۱)؛ ولی نگارنده امیدوار است که ایشان در این باره تجدید نظر اساسی نمایند و در چاپ‌های بعدی، در برگردان پاره‌ای حروف همانند (و)، (ف)، (لن) و... اصلاحاتی جدی مبذول فرمایند. زیرا اگرچه واو استیناف در فارسی معادل ندارد و ایشان با صراحت می نویسند: «واو استیناف یعنی واوی که عرب‌ها در آغاز سخن می آورند در زبان فارسی به کار نمی رود. بنابراین واو را در ترجمه نیاورده ایم» (همان، ص ۱۸۰) و در جای دیگری می گویند: «در پاسخ باید عرض کنم واو استیناف و واو حالیه در فارسی نداریم و نمی توان آن را ترجمه کرد در مورد واو عطف به محذوف هم قبلاً توضیح دادم» (همان، ص ۱۹۶)؛ ولی حقیقت این است که در موارد بسیار زیادی، واو عطف هم به سرنوشت واو استیناف دچار شد و بی جهت از ترجمه حذف گردید. ضمن اینکه چرا برگردان (لن) باید در بسیاری از آیات از ترجمه حذف شود؟ یا چرا (ف) که کاربردها و معانی متعددی دارد نباید در ترجمه ظاهر شود؟ در حالی که در بسیاری موارد، اصلاً با هدف ایشان در مفهوم‌سازی ترجمه هم کم‌ترین منافاتی ندارد.

- ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِنِسِيِّهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي...﴾ در ۱۳۳/بقره این گونه برگردان شد (مگر به هنگام مرگ یعقوب آنجا نبودید که به فرزندانش گفت: پس از مرگ من چه چیزی را خواهید پرستید؟...). برای نگارنده روشن نیست منفی آوردن فعل در این ترجمه (مگر... آنجا نبودید؟) که یعنی بودید و حضور داشتید، مربوط به کدام لفظ آیه هست؟ ظاهراً آیه برخلاف مقصود خود ترجمه شده. امیدوارم توضیحات جناب دکتر برطرف کننده ابهام پدید آمده باشد.

- جناب دکتر ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ را در ۱۷۳/آل عمران (دشمنان برای جنگ با شما همدست شده‌اند) ترجمه نموده و نقد آقای استادولی را پذیرفته چنین پاسخ داده‌اند: «در زبان عربی بارها فعل متعدی در معنای فعل لازم به کار می‌رود» (یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۳، ص ۱۸۷). در حالی که اگرچه این اصل در جای خود درست و بجاست، ولی در مورد (جَمَعُوا) در این آیه صادق نیست و مشتقات این فعل در ده‌ها باری که در قرآن به کار رفته، در همه موارد در همان معنای فعل متعدی آمده است. این چنین نگاهی بر این مبنا استوار است که در قرآن قائل به هیچ گونه حذفی نباشیم؛ در حالی که موارد حذف در قرآن بسیار زیاد است و به همین یک مورد منحصر نمی‌شود. به علاوه، اینکه فرمودند: «پیام و مضمون (جمعوا) این است که دشمنان اسلام دست



به دست هم داده‌اند و گرد هم آمده‌اند تا همه با هم، مانند جنگ خندق به نبرد اسلام برخیزند. این را اگر با لفظ عیناً ترجمه می‌کردم باید می‌گفتم (گرد آوردند) و این رسا نبود اگر (نیرو) اضافه می‌کردم و می‌گفتم (نیرو و لشکر گرد آوردند) مخالف مبنای کار من بود که از متن قرآن بیرون نروم. بنابراین، وقتی پیام کلمه آن است که متحد شدند و پیمان بستند، این گونه آن را ترجمه کرده‌ام» (همان، ص ۱۸۷) آیا واقعاً مصداق بارز عذر بدتر از گناه نیست؟ آیا برای یک افزوده ساده‌ای که به راحتی می‌تواند توجیه‌پذیر باشد، مترجمی در تراز جناب دکتر یثربی باید این همه خود را به زحمت بیندازد و در تنگنا قرار دهد و انواع توجیهات ناموجه و نامقبول را بر قلم جاری سازد تا شاید بتواند مبنای مورد نظر خود را که از جهات مختلفی خدشه بار است اثبات کند؟ آیا واقعاً جناب دکتر فکر می‌کند مبنا مترجم است؟ اگر این گونه است پس قرآن در چه جایگاهی قرار دارد؟ مگر می‌شود مترجمی مبنایی را از نزد خود از بیرون فرض کند و در سراسر قرآن جاری نماید و بدون توجه به ظاهر لفظ، آیه را صرفاً در قالب مبنای خود ترجمه کند؟ چرا چنین کاری در آیه دوم سوره مائده انجام نشد؟ آیا این چنین رویکردی مصداق ممنوعیت «ترجمه به رأی» نیست که اگرچه با این عبارت در لسان معصومان نیامده؛ ولی از اطلاق ممنوعیت تفسیر به رأی می‌توان آن را به دست آورد، چرا که ترجمه، همان تفسیر مجمل است؟ مگر جناب دکتر به قاعده ممنوعیت «تفسیر به رأی» باور ندارند؟ عیناً همین قضیه در ترجمه هم می‌تواند رخ دهد و ترجمه در صورتی که بر پایه قواعدش نباشد مصداق ممنوعیت می‌شود و چنانچه اشاره شد، ترجمه همان تفسیر مجملی است که همان ضوابط و شرایط در اینجا هم حکم فرماست. چرا مبنای مترجم به گونه‌ای نباشد که ناچار نشود در معنای آیه تغییر ایجاد کند؟ اتفاقاً مترجم در این آیه از مبنای خود بیرون رفت و بجای متعدی ترجمه نمودن (جمعوا) که مفعولش محذوف است - و از این موارد در قرآن بسیار زیاد است - از پیش خود معنای فعل لازم برایش در نظر گرفت و مجبور شد افزوده تفسیری (جنگ) را با عنوان (پیام و مضمون کلمه) به آیه اضافه کند. معنای درست آیه، همین ترجمه‌ای است که اینجا ارائه شد. اگر جناب دکتر معتقدند که واژه (جنگ) بخشی از معنا و مفهوم (جمعوا) هست، باید در همه کاربردهایش چنین معنایی لحاظ شود در حالی که ایشان قطعاً این گونه نمی‌اندیشند و همین ترجمه حاضر هم نشان می‌دهد که اصلاً چنین برداشتی درست نیست. و اگر از معنا و مفهوم این آیه و از سیاق عبارت چنین معنایی را استنباط نموده‌اند، که مطمئناً

این گونه است، چرا دیگران مجاز نباشند (نیرو) یا (لشکر) را که واژه‌هایی نزدیک به واژه (جنگ) هستند از آن استنباط کنند؟ این چه مبنایی است که (نیرو) یا (لشکر) را نمی‌پذیرد و افزوده تفسیری و مردود می‌داند، اما افزودن (جنگ) را پیام قرآن و مضمون کلمه شمرده آوردنش را مجاز می‌شمرد؟ مگر اختلاف بر سر نامگذاری است که دیگران افزوده تفسیری می‌گویند و نارواست و مترجم پیام قرآن می‌نامد و رواست؟ این چنین پاسخگویی را می‌توان مصداق بارز (بانک تاجر و بانئ لا تاجر) دانست که با صدای بلند اعلام می‌کند مبنای مورد نظر مترجم، حداقل در پاره‌ای موارد، نارسا و ناکارآمد است و بهتر است مترجم دانشمند این اثر ارزشمند، به جای اصرار زیادی بر آن مبنای ناکافی و ناکارآمد، به اصلاح دیدگاه خود در این زمینه بپردازد.

- در پاره‌ای موارد - که قطعاً از دویست و پنجاه مورد بیشتر است - در ترجمه اسم‌های معرفه و نکره دقت کافی به عمل نیامده است. مثلاً ﴿ثُمَّناً قَلِيلاً﴾ در ۴۱/بقره (بهای ناچیز) و در ۷۷/آل عمران (بهای اندک) برگردان شد. ولی در ۷۹/بقره به درستی (بهای ناچیزی) و در ۱۷۴ (بهای ناچیز) ترجمه شد. ﴿عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ در ۱۱۴/بقره (...کیفر سخت)، ولی در ۳۳/مائده (...عذابی سخت) و در ۷/بقره و ۱۰۵/آل عمران (کیفر سختی) ترجمه شد. ولی در ۶۸/انفال و ۱۰۶/نحل و ۱۴/نور نیز معرفه آمد. ﴿شَفَاعَةً حَسَنَةً... شَفَاعَةً سَيِّئَةً﴾ در ۸۵/نساء باید بجای (واسطه کار نیک... واسطه کار بد) نکره ترجمه شوند. در ۹۲/نساء هم باید (مؤمنی دیگر) باشد. ﴿سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ در ۱۱۰/مائده و ۷/انعام و ۷۶/یونس و ۴۳/سبأ (جادوی آشکار) و در ۷/هود (جادویی آشکار) شد. (غفور رحیم) در همه موارد کاربردش مانند ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ در ۲۱۸/بقره (خدا آمرزنده‌ای مهربان است) ترجمه شد. در حالی که اگر قرار است به نکره و معرفه بودن کلمه‌ها توجه نشود، بهترین مورد آن، این قبیل آیات است که بیانگر صفات خداوند هستند؛ زیرا معرفه و نکره در اسما و صفات الهی معنا ندارد. مگر حسین یا الحسین در احادیثی همانند (حسین منی و انا من حسین) یا (ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه) متفاوت ترجمه می‌شوند؟ چرا (غَفُورٌ رَّحِيمٌ) باید متفاوت از (الغفور الرحيم) ترجمه شود؟ مبنای کار مترجم در این زمینه چیست؟ مگر تتوین در همه موارد نشانه نکره و الف و لام در همه موارد نشانه معرفه هست؟ اگرچه بحث در این نیست که این گونه اوصاف الهی چگونه باید ترجمه شوند؛ ولی چون مترجم در برگردان این صفات در اواخر آیات، به شدت به نکره و معرفه بودن توجه داشته، بهتر است در این اوصاف

نیز همانند سایر مواردِ معرفه و نکره، تجدید نظر اساسی صورت گیرد.

- ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾ در ۸۳/انعام به اشتباه (پایه هر که را بخواهیم بالا می‌بریم) ترجمه شد که نشان می‌دهد (مَن) مضاف‌الیه (درجات) در نظر گرفته شد. ولی همین آیه در ۷۶/یوسف به درستی (ما هر که را بخواهیم، به درجه بالاتر می‌بریم) ترجمه شد. ولی مگر (درجاتی بالاتر) که هم جمع است و هم نکره بودن در آن لحاظ شده ایرادی دارد؟ آیات ۲۵۳/بقره و ۱۶۵/انعام و ۳۲/زخرف و ۱۱/مجادله تفسیر این آیه هست.

- از مواردی که حتماً باید اصلاح شود برگردان (انَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ... هست. مثلاً ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ در ۷۰/نحل و ۳۷/روم (بی‌گمان/بی‌تردید در این کار نشانه‌هایی است برای اهل ایمان) ترجمه شد که هم (آیات) به درستی نکره ترجمه شد و هم (إِنَّ) در ترجمه ظاهر گردید. البته این وضعیت در موارد بسیاری که چنین اسلوبی به کار رفته مراعات شده است مانند ۲۱ تا ۲۴/روم و ۹۹/انعام و ۳ و ۴/رعد. ولی همین آیه در ۸۶/نمل بدون (بی‌گمان) و در ۵۲/زمر (نشانه‌ها) آمد. و مشابه آن در ۵/ابراهیم و ۳۱/لقمان و ۱۹/سباء و ۳۳/شوری نیز (نشانه‌ها) آمد. ولی در ۱۲۸/طه مفرد و (عبرتی) آمد. و در ۳۰/مؤمنون (عبرت‌ها) شد. همچنین ترجمه (إِنَّ فِي ذَلِكَ ل... نیز باید از نظر تأکیدی، و معرفه و نکره مورد بازنگری قرار بگیرد. در ۱۰۳/هود (بی‌تردید اینها نشانه‌های روشنی هستند برای...) ترجمه شد و در ۷۷/حجر (البته این نشانه‌ای است برای...) برگردان گردید. در ۱۱ و ۱۳ و ۶۹/نحل هم همین گونه ترجمه شد. ولی در ۶۵ و ۶۷/نحل و ۴۴/عنکبوت بدون (البته) یا (بی‌گمان) ترجمه شد. برگردان ﴿فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ نیز که بارها تکرار شده نیازمند تجدیدنظر است. در ۷۴/انعام (در گمراهی آشکار) ترجمه شد.

- (إِذَا) تقریباً در نیمی از کاربردهایش در ترجمه ظاهر نشد. مانند ﴿إِنَّكُمْ إِذَا لَخَّائِسْرُونَ﴾ در ۹۰/اعراف که (بی‌گمان زیان می‌بینید) برگردان شد. در حالی که همین آیه در ۳۴/مؤمنون به درستی (آنگاه به یقین زیان خواهید دید) ترجمه شد و مشابه آن در ﴿إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ در ۲۴/یس نیز به درستی (در آن صورت، آشکارا گمراه خواهم بود) ترجمه شد.

- (انت ولینا) یک جمله اسمیه مرکب از مبتدا و خبر، همانند صدها جمله اسمیه دیگر قرآن است که نه هیچ ادات تأکیدی بر سرش آمده و نه در سیاق اسلوب‌های حصری مانند (ما... الا...)، (لا... الا...)، یا (إن... الا...) قرار گرفته که نیازمند آوردن

قیدی در آغاز آن باشد. ترجمه بدون هر گونه تفسیر این عبارت (تو پشتیمان مایی) یا مشابه آن است نه چیزی دیگر. چنانچه در برگردان (الله ربنا)، (محمد رسول الله) و... هیچ گونه قید تأکیدی یا انحصاری نمی آوریم. اما در آیات ۲۸۶/بقره و ۱۵۵/اعراف و ۴۱/سبأ در ترجمه حاضر، با این برگردان مواجه می شویم (تنها تو پشتیمان مایی). حتی ﴿هُوَ مَوْلَانَا﴾ در ۵۱/توبه (تنها او پشتیمان ماست) برگردان شد. آوردن قید (تنها) در ترجمه ای که بنایش نیارودن هر گونه افزوده ای هست چگونه توجیه پذیر است؟ و چرا چنین قیدی در موارد مشابهی همچون (الله مولاکم) یا (هو مولاکم) نیامد که در ۱۵۰/آل عمران و ۲/تحریم (خدا پشتیمان شماست) و در ۷۸/حج (او پشتیمان شماست) برگردان گردیدند؟ این وضعیت دوگانه در موارد متعدد دیگری هم بروز کرد. مثلاً ﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ در ۳۴/یونس (تنها خداست که آفرینش خلق را آغاز کرده و دوباره زنده شان می کند) ترجمه شد. ولی همین آیه در چند مورد دیگر از جمله در ۱۱/روم بدون (تنها) آمد. همچنین ﴿قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ﴾ در ۳۵/یونس (بگو تنها خداست که به راه راست می برد) شد ولی در ده ها آیه دیگری که مشابه این آیه هست و هدایت به خداوند نسبت داده می شود (تنها) نیامد. حتی در آیه ای که از نظر مفهومی بسیار نزدیک به این آیه هست یعنی ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ﴾ در ۴/احزاب بدون قیدی (و خداست که سخن درست را می گوید) برگردان شد. با این توضیح مشخص می شود که (تنها) در بسیاری موارد از جمله در ۳۴ و ۳۵ و ۵۶/یونس تفسیری است. اگر گفته شود از مبتدا چنین نکته ای فهمیده می شود، می توان پرسید چرا در آخر ۵۸/یونس یا ده ها مورد مشابه دیگر چنین استنباط نشد؟ همچنین ﴿وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ در ۲۸۵/بقره (که بازگشت تنها به سوی توست) ترجمه شد. ولی در ۴/ممتحنه (و بازگشت به پیشگاه توست) برگردان گردید. ﴿وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ در ۱۸/مائده و ۳/غافر و ۳/تغابن (و بازگشت به سوی اوست) ترجمه شد. ولی در ۱۵/شوری (و بازگشت همگان به سوی اوست). ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ در ۲۸/آل عمران (که بازگشت به سوی اوست). ولی در ۴۲/نور (و بازگشت همگان به سوی اوست).

- ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾ در ۵۱/آل عمران و ۱۷/عنکبوت (او را پرستید)، در ۱۰۲/انعام (اینک او را پرستید)، در ۳/یونس (دیگر تنها او را پرستید)، در ۳۶/مریم (تنها او را پرستید) و در ۶۴/زخرف (پس او را پرستید) ترجمه شد. همچنین ﴿فَاعْبُدُون﴾ در ۲۵/انبیاء (پس تنها مرا پرستید) و در ۹۲/انبیاء (شما نیز تنها مرا پرستید) و در ۵۶/عنکبوت (دیگر

تنها مرا بپرستید) شد، ولی ﴿اعْبُدُونِي﴾ در ۷۱/یس (مرا بپرستید). چنانچه بیشتر اشاره شد، در هیچ مورد از این آیات که (تنها) آمد دلیل نحوی و دستوری، یا مستند محکم ترجمه پژوهانه‌ای برای آوردنش وجود ندارد. چنانچه مترجم در هیچ مورد از بیش از ده باری که (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ...) آمده است نیز (تنها) نیاورد.

- ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمٌ لَا يَرْجِعُونَ﴾ در ۱۸/بقره (اینان همگی کر و لال و کورند و دیگر به راه نمی‌آیند). دو واژه (همگی) و (دیگر) معادل کدام یک از الفاظ آیه است؟ همچنین ﴿وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ﴾ در ۱۷/بقره (و آنان را در تاریکی شدیدی که چیزی نمی‌دیدند، رها کرد). دو واژه (شدیدی) و (چیزی) معادل کدام لفظ آیه هست؟ اگرچه با نگاه تفسیری، آوردن هر دو مجاز است ولی در ترجمه که جناب دکتر با تأکید بسیار زیادی مایلند که مرز آن را از تفسیر جدا سازند جای توجیه ندارد. حتی اگر از تنوین (ظلمات) بخواهند (شدت) تاریکی را استنباط کنند باز به تفسیر بر می‌گردد و نه ترجمه. و اگر بخواهند آن را به ترجمه مربوط بدانند، دیگران حق دارند بپرسند پس چرا وقتی ما چنین می‌فهمیم مورد اشکال قرار می‌گیریم؟ ضمن اینکه دلیلی بر مفرد ترجمه کردن اسم‌های جمعی همانند (ظلمات) و (سماوات) که ده‌ها بار تکرار شده‌اند وجود ندارد.

مثلاً روشن نیست که واژه (السماوات) که در حدود صد و نود بار در قرآن به کار رفته و در بیشتر موارد هم به صورت (السماوات و الارض) آمده چرا باید در بیشترین کاربردش به صورت مفرد و (آسمان و زمین) ترجمه شود؟ اگر واقعاً به منظور عمومی سازی فهم قرآن است و عموم مردم (آسمان و زمین) را بهتر می‌فهمند تا (آسمانها و زمین) را، پس چرا در همه موارد چنین نمی‌شود و در آیات دیگری (آسمانها) آورده می‌شود؟ مانند ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ که در ۱۰۹/آل عمران (آنچه در آسمان و زمین است در اختیار خداست) ترجمه شد ولی در ۱۲۹ همین سوره (آنچه در آسمانها و زمین است...) برگردان گردید. همین آیه در ۱۲۶/نساء (آنچه در آسمانها و زمین است در اختیار خداست) ولی در ۱۳۰ و ۱۳۲/نساء یعنی به فاصله چهار پنج آیه متفاوت و (هر چه/آنچه در آسمان و زمین است...) ترجمه شد. همچنین (السماوات) در ۲۹/بقره (آسمانها) شد. ولی (السماوات) در ۳۳/بقره (آسمان) شد. به علاوه، مترجمی که معتقد است اگر خدا می‌خواست خود چنین می‌کرد، باید به این نکته هم توجه فرماید که خداوند می‌توانست واژه مذکور را مفرد بیاورد و اکنون که نیاورد لابد هدفی داشته است. سخن در توانمندی مترجم نیست که می‌فرماید «اینها از بدیهیات هستند» یا

«اینها از ابتدایی‌ترین مسائلیند» (یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۳، ص ۱۹۵-۱۹۶). معلوم است که چنین اموری برای مترجم قرآن از بدیهیات و ابتدایی‌ترین مسائل اند و قطعاً مترجم بزرگوار ترجمه حاضر نیز بهتر از نگارنده کمترین، همه این امور را می‌داند ولی تمام سخن در این است که مترجم تا چه اندازه حق دارد در ترجمه دخالت کند و چرا باید دوگانگی در ترجمه پیش آید؟ مگر مترجم نفرمود: «من در ترجمه‌ام نه تنها قواعد صرف و نحو، بلکه قرائت‌ها را هم در نظر گرفته‌ام و هیچ واژه‌ای را به سادگی انتخاب نکرده‌ام، بلکه ظرایفی را در نظر گرفته‌ام که بسی عمیق‌تر و گسترده‌تر از قواعد ساده صرف و نحو است که همه به آن توجه می‌کنند. علاوه بر اینکه همه ترجمه‌ها را بررسی کرده‌ام و اگر تعبیری را انتخاب کرده‌ام، نه از روی غفلت، بلکه توجه به آن ظرایفی است که دیگر مترجمان به آنها توجه نکرده‌اند»؟ (همان، ص ۱۹۰). پس چرا در ترجمه‌ای که این چنین مشخصاتی دارد با پرسش‌ها و ابهام‌های متعددی مواجه می‌شویم؟ جناب دکتر در عبارات مذکور چند نکته مهم را به طور مطلق و بدون هر گونه استثنایی مطرح فرمودند که قابل توجه است: یکی اینکه نه فقط قواعد معمول صرف و نحو، بلکه حتی قرائت‌ها را هم در نظر گرفته‌اند. دیگر اینکه هیچ واژه‌ای را به سادگی انتخاب نکرده‌اند. سوم اینکه همه ترجمه‌ها را بررسی کرده‌اند. چهارم اینکه به ظرایفی توجه نمودند که دیگر مترجمان توجه نداشتند. ای کاش نظرات جناب دکتر تا این اندازه مطلق و کلی نبود و لااقل در پاره‌ای موارد تبصره یا استثنایی قائل می‌شدند و مثلاً می‌فرمودند بسیاری از ترجمه‌ها را بررسی کردم، نه «همه ترجمه‌ها را». و یا می‌فرمودند برخی مترجمان و نه «دیگر مترجمان». ظاهراً روحیه جناب دکتر و شیوه کاری ایشان این است که همه مسائل را این گونه کلی و بدون هیچ گونه قید و تبصره‌ای می‌آورند. نگارنده با تکیه بر مطالبی که ایشان اشاره فرمودند مایل است از جناب دکتر بپرسد که اولاً دلیل دو گونه ترجمه شدن (السموات) و (الیک المصیر) در همین بحث کنونی چیست؟ ثانیاً برای آنکه آنچه مطرح فرمودند باورپذیرتر شود که می‌توان در طی یک سال و نیمی که برای ترجمه‌شان وقت صرف کردند، همه آن ظرایف را هم در نظر گرفت، لطف فرمایند و بخشی از آن ظرایف را که دیگر مترجمان بدان توجه نکرده‌اند، در پاسخ این مقاله بیان فرمایند تا مترجمان حال و آینده با توجه به آن ظرایف به ترجمه بپردازند و گرفتار ایرادهای مترجمان پیشین نشوند. ثالثاً آیا واقعاً ممکن است که هیچ واژه‌ای را به سادگی انتخاب نکرده باشند و اگر تعبیری را انتخاب کرده‌اند، نه از روی غفلت بلکه کاملاً

عامدانه و آگاهانه بوده، و در عین حال، ده‌ها بار در برگردان اسم‌های معرفه و نکره، جمع و مفرد و... بی دقتی‌ها و کم‌توجهی‌هایی بروز کرده باشد؟  
 - همانند آنچه که درباره (سماوات) گفته شد در برگردان (الصالحات) در آیاتی نظیر ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ هم پیش آمد که به جای (کارهای شایسته) به صورت (کار شایسته) ترجمه شد مانند ۵۷/نساء و موارد بسیار زیاد دیگر. آیا واقعاً مترجم محترم بر این باور است که جمع آوردن این عبارت، خلاف فهم عموم است؟ آیا نباید احتمال داد که خواننده با (کارهای شایسته) بیشتر انس گرفته و مفرد آوردنش بر خلاف عمومی‌سازی ترجمه است؟ به علاوه، اگر مفرد آوردن قابل فهم‌تر است چرا همین عبارت در ۹۳/مائده به درستی به صورت جمع و (کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته می‌کنند) برگردان می‌گردد؟ آیا آنجا که مفرد ترجمه شد برای فهم بیشتر مخاطب بود یا اینجا که جمع برگردان گردید؟ همچنین (عملوا الصالحات) در ۲۵ و ۸۲/بقره (کار شایسته کرده‌اند/کنند) ترجمه شد. این ترجمه معادل (عمل صالحاً) در ۶۲/بقره هست که (کار شایسته کنند) ترجمه شد. ضمن اینکه روشن نیست (الصالحات) که معرفه هست و (صالحاً) که نکره هست چرا در هر دو صورت باید (کار شایسته) ترجمه شوند؟

- (کَلِمَا) در ۲۵/بقره ترجمه نشد. در ۲۶/بقره هم کلمه (به) باید در آخر آیه در ترجمه ظاهر شود. باید (و جز بدکاران کسی را بدان/با این کار گمراه نکنند.) برگردان گردد. (فیها) در ۳۰/بقره هم ترجمه نشد. مگر آوردن (در آن) خلاف شیوایی یا فهم عموم است؟  
 - در بسیاری موارد که قطعاً بر صدها آیه بالغ می‌شود و پیشتر هم اشاره شد، (واو) در آغاز آیه برای عطف است مانند ۴۱ تا ۴۸ بقره که به دلیل همین پیوستگی، مترجم همه این آیات را ذیل عنوان «هشدار به آنان» گرد آورده است. آیا واقعاً توجیهی برای ترجمه نشدن آنها می‌توان بیان نمود؟

- ﴿وَسَزَيْدٌ الْمُحْسِنِينَ﴾ در ۵۸/بقره ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَزَيْدٌ الْمُحْسِنِينَ﴾ عطف بر (نغفر لکم) نیست که مجاز باشیم مضارع التزامی (بیفزاییم) ترجمه کنیم. (نغفر) چون در پاسخ امر واقع شده مجزوم است و به همین دلیل به درستی (تا گناهان شما را بیامرزیم) ترجمه شد ولی (سنزید) مضارع مرفوع است و نشان می‌دهد که (واو) در اینجا استینافیه هست و آیه در صدد بیان یک اصل دیگری است و ادامه عبارات پیشین نیست. چنانچه همین آیه در ۱۶۱/اعراف به

درستی (تا گناهانتان را بیامرزیم و نیز بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود) ترجمه شد. جالب است که در آیه اخیر (سنزید) بدون واو آمده است و نشان می‌دهد که در ۵۸/بقره (واو) برای عطف نیست بلکه استیناف است.

- ﴿مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ در ۱۰۹/بقره ترجمه نشد. مگر آوردن (در دل دارند/درون‌شان است) خلاف فهم عموم است؟

- ﴿وَتُوبَ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ در ۱۲۸/بقره (و ما را ببخش که تنها تو بسیار توبه‌پذیر و مهربانی) ترجمه شد. ولی ﴿فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ در ۵۴/بقره بدون (تنها) و (خدا نیز شما را بخشید که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است) و ﴿وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ در ۱۰۴/توبه (که او بسیار خطابخش و مهربان است) ترجمه شدند. همچنین ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ در ۱۰۹/مائده (بلکه این تویی که از غیب آگاهی) و در ۷۸/توبه و ۴۸/سبأ بدون مبالغه آمد. در ۱۱۶/مائده نیز (در حقیقت، تنها این تویی که از همه اسرار نهان آگاهی) ترجمه شد.

- ﴿لَكُمْ﴾ در ۱۸۷/بقره ﴿وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ ترجمه نشد که (و از آنچه خدا مقرر کرده است بهره‌گیرید) آمد. باید (... برای شما مقرر کرده است...) باشد. ضمناً در همین آیه و آیه ۵۲/بقره واژه (گناه) در (عَفَا عَنْكُمْ) (از گناهتان در گذشت) افزوده تفسیری است. چنانچه در ۱۵۲/آل عمران (از شما درگذشت) شد و (عَفَا عَنْهُمْ) در ۱۵۵/آل عمران (خدا از آنان درگذشت) شد. این وضعیت دوگانه در همه حدود چهل موردی که مشتقات این کلمه به کار رفته مشهود است. سخن در این نیست که کدامیک درست یا نادرست است. از نظر نگارنده هر دو ترجمه درست و قابل قبول است و اشکالی به ترجمه وارد نیست. بلکه بحث در آن بخشی است که جناب دکتر فرمودند من چیزی نیفزودم. و اتفاقاً در بیشتر موارد (گناه) نیامد و (درگذشتن) آمد به جای (از گناه درگذشتن). امیدوارم پاسخ این نباشد که این واژه به هر دو معنا به کار رفته و مترجم بسته به مورد چنین کرده است؛ زیرا در همین نمونه‌های یکسانی که ذکر شد هم دوگانگی در ترجمه مشهود است.

- (داوری کند) در ۲۱۳/بقره باید (داوری کنند) باشد چون سخن درباره پیامبران است نه پیامبر.

- ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ در ۲۲۱/بقره (تا نیک دریابند) ترجمه شد. ولی در ۲۵/ابراهیم (تا ببینیدشان)، در ۴۳/قصص (شاید خردورزی کنند)، در ۴۶/قصص (باشد



که بیندیشند)، در ۵۱/قصص (تا آنکه بیندیشند)، در ۲۷/زمر (که شاید بیندیشند) و در ۵۸/دخان (تا آنان دریابند) ترجمه گردید. ملاحظه می‌شود تنها در یک مورد (نیک) افزوده شد. از نظر نگارنده ایرادی در آوردن (نیک) نیست؛ ولی وقتی مبنای مترجم نیاوردن افزوده هست، هر گونه افزوده‌ای جای پرسش دارد.

- ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ در ۲۳۹/بقره (و اگر امنیت نداشتید پیاده یا سواره آن را بخوانید). مطمئناً (آن را بخوانید) افزوده است؛ چرا که چیزی که در لفظ معادل آن باشد وجود ندارد.

- ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ در ۱۱۵/آل عمران و ۴۴/توبه (و خدا پرهیزگاران را خوب می‌شناسد) ترجمه شد. همچنین ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ در ۷/زمر (که او از راز دلها نیک آگاه است) ولی در ۱۳/ملک (بی‌گمان خدا از راز دلها آگاه است) برگردان شد. اگر ترجمه، هیچ افزوده‌ای را بر نمی‌تابد (خوب) و (نیک) در این ترجمه‌ها معادل کدام یک از الفاظ آیه است؟ در حالی که در ۳۸/فاطر و ۲۴/شوری و ۶/حدید و ۴/تغابن بدون قیدی، حتی بدون تأکید (و/که او از راز دلها آگاه است) ترجمه شد.

- ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ در ۲۵۵/بقره و ۲/آل عمران (خداست که هیچ معبودی جز او نیست) ترجمه شد، ولی همین آیه در ۸۷/نساء و ۸/طه بدون (هیچ) و به صورت (خداست که جز او معبودی نیست) برگردان گردید. ضمن اینکه باید پرسید (هیچ) در ﴿كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ در ۱۰۱/بقره معادل چیست؟  
- ﴿وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ﴾ در ۲۵۹/بقره (تا تو را برای مردم دلیل توانایی خود قرار دهیم) ترجمه شد. (توانایی خود) تفسیری است.

- (الله) در ۲۸۲ و ۲۸۳/بقره در ﴿وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ﴾ ترجمه نشد (و از پروردگارش پروا داشته باشد). مگر ترجمه آیه به صورت (و از خداوند، پروردگارش پروا داشته باشد) که در موارد مشابه آمده خلاف مفهوم سازی است؟ چنانچه ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾ در ۷۲ و ۱۱۷/مائده به درستی (خدا، پروردگار من و شما را پرستید) ترجمه شد. همچنین (الله) در ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا﴾ در ۸۹/اعراف ترجمه نشد (جز آنکه پروردگار ما بخواهد). ولی در ۱۵۶/اعراف که (ربنا) در آیه نیست به اشتباه (پروردگارا) آورد.

- ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ در موارد متعددی از جمله در ۱۲۲ و ۱۶۰/آل عمران و ۱۱/مائده و ۵۱/توبه و ۱۱/ابراهیم و ۱۳/تغابن بدون هیچ قیدی (و مؤمنان باید به خدا توکل داشته باشند/کار را به او واگذار کنند) ترجمه شد. ولی همین آیه در ۱۰/مجادله

با قید انحصاری و (آری مؤمنان باید کار خود را به خدا واگذارند و بس) ترجمه شد. همچنین ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ در ۱۲/ابراهیم (و اهل توکل باید کار خود را تنها به خدا واگذارند) برگردان شد. در حالی که همین عبارت در ۳۸/زمر بدون (تنها) آمد. در واژه (الْمُتَوَكِّلُونَ) ویژگی خاصی نسبت به (الْمُؤْمِنُونَ) وجود ندارد که در اینجا باید (تنها) بیاید ولی در آن آیات نیاید. حتی در ۱۱ و ۱۲/ابراهیم یعنی دو آیه‌ای که به دنبال هم هستند در یکی (تنها) آمد و در دیگری نیامد. در این قبیل آیات، علاوه بر قرینه لفظی تقدیم جار و مجرور، قرینه معنایی و سیاق آیات نیز به خوبی نشان می‌دهد که باید (تنها) یا (بس) بیاید تا انحصار را برساند. دقیقاً مانند ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ در ۲۸/رعد است که (آری! تنها با یاد او دل‌ها آرام می‌گیرد) ترجمه شد. نکته دیگری که در موارد بسیاری رخ داده و در این آیات هم مشهود است این است که معمولاً مترجمان قرآن، در مواردی بجای ضمیر از اسم ظاهر استفاده می‌کنند. اما کمتر اتفاق می‌افتد که برعکس عمل نموده و بجای اسم ظاهری نظیر (الله) از ضمیر (او) استفاده کنند. ولی در ترجمه حاضر از این نمونه‌ها تقریباً زیاد است که ظاهراً در مواردی، برای پرهیز از تکرار لفظ (خدا) هست. در اینکه آیا چنین امری مجاز است یا مجاز نیست؟ سخن دیگری است که اکنون در صدد پاسخ به آن نیستیم. ولی حداقل در ۲۸/رعد چنین امری چندان مطلوب به نظر نمی‌رسد. اصل آیه چنین است ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ که این گونه ترجمه شد (آنان که ایمان دارند، دل‌هایشان با یاد خدا آرام می‌گیرند. آری! تنها با یاد او دل‌ها آرام می‌گیرند). بعید است تکرار لفظ (خدا) برای بار دوم در این آیه آنقدر سنگینی لفظی پیش می‌آورده که مترجم ناچار شده ضمیر (او) را جای آن قرار دهد. آیا واقعاً مترجم فرزانه چنین می‌پندارد که لفظ (او) همان تأثیری را در مخاطب می‌گذارد که لفظ (خدا)؟ آیا نمی‌توان پرسید که اگر لازم بود خداوند خود به جای اسم ظاهر از ضمیر استفاده می‌کرد و مثلاً به جای (بذکر الله) که پیدا است با هدف تأکید بر این واژه، آن را به صورت اسم ظاهر آورده به خوبی می‌توانست (بذکره) بیاورد؟!

- ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ در ۱۲۳/آل عمران (تا مگر حق شناس او باشید) ترجمه شد.

آیا (او) تفسیری نیست؟

- ﴿يَمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ در ۱۵۱/آل عمران (...هیچ دلیلی برای آن

فرستاده نشده است) ترجمه شد. اگرچه فعل معلوم بی‌جهت مجهول ترجمه شد؛ ولی

به درستی، به دلیل قرار گرفتن نکره در سیاق نفی، قید تأکیدی (هیچ) آمد. چنانچه در ۳۳/اعراف نیز چنین شد (که هیچ دلیلی بر آن نفرستاده است). اما در ۷۱/حج بدون (هیچ) ولی به درستی معلوم و به صورت (که خدا بر آن دلیلی نفرستاده است) برگردان گردید. همچنین ﴿أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾ که مشابه آیه پیشین است در ۸۱/انعام بدین صورت (که خدا بر حقانیت آن هیچ دلیلی بر شما نفرستاده است) ترجمه شد. اگر (حقانیت) در لفظ آیه هست و تفسیری نیست، چرا در آیات دیگر نیامد؟ در ﴿مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ در ۷۱/اعراف نیز (حقانیت) اضافه شد (و هیچ گونه دلیلی بر حقانیت آنها از طرف خدا نیامده است). همچنین ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ در ۴۰/یوسف (بی آنکه خدا دلیلی فرستاده باشد) ترجمه شد که نه (هیچ) آمد و نه (بها) ترجمه شد. ولی همین آیه در ۲۳/انجم به درستی (که خدا هیچ دلیلی بر درستی آنها نفرستاده است) برگردان گردید. به روشنی پیداست که هم افزوده‌هایی در ترجمه پدید آمده است و هم کاهش در پاره‌ای موارد پیش آمد و در آنجا که بخشی از آیه در ترجمه نیامد سهوی رخ داده است.

- ﴿ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ﴾ در ۱۵۲/آل عمران (شما را از نبرد با آنان بازداشت). (نبرد) تفسیری است.

- (از هر سو) در ۱۵۸/آل عمران تفسیری است.

- ﴿لَا يَحْسِبَنَّ﴾ در ۱۷۸/آل عمران (هرگز مپندارند) ولی در ۱۸۰ (مپندارند).

- ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ در ۱۸۶/آل عمران (بی تردید شکبیا بودن و پروا داشتن شما نتیجه اراده استوارند) ترجمه شد که اگرچه کاملاً مفهوم است ولی چنین به ذهن می‌رسد که گویا (این) شرط (آن) ناصبه و مصدریه در نظر گرفته شده که ترجمه این گونه آورده شد. در حالی که مانند ۱۲۰ و ۱۲۵/آل عمران است که (اگر شکبیا و با پروا باشید...) ترجمه شد. ولی همین مطلب در آیه ﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾ در ۲۵/نساء برعکس شد و (آن) ناصبه مصدریه، (این) شرط در نظر گرفته شد و (اگر شکبیا باشید برای شما بهتر است) ترجمه شد. در حالی که ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾ در ۱۸۴/بقره به درستی (روزه داری به سود شماست) و ﴿وَأَنْ تَعْبُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ در ۲۳۷/بقره (و گذشت کردنتان به پرهیزگاری نزدیک‌تر است) برگردان گردیدند.

- ﴿وَبَيْتٌ مِنْهُمْ رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ در ۱/نساء (و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را در جهان پراکند) ترجمه شد. عبارت (در جهان) قطعاً تفسیری است.

- (مِنْ فَضْلِهِ) در ۳۷/نساء ﴿وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ ترجمه نشد (و اموالی را که خدا به آنان بخشیده است). در حالی که در موارد متعددی آن را به (از بخشش خود/با بخشش خود/از روی کرم) ترجمه نموده است مانند ﴿فَسَوْفَ يُعْطِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ در ۲۸/توبه که (شما را با بخشش خود بی نیاز خواهد کرد) برگردان گردید. و نیز مانند ۵۹ و ۷۴ و ۷۵/توبه.

- (عَلَيْهِمْ) در ۹۰/نساء ترجمه نشد باید (خدا نیز به شما اجازه حمله به آنان نخواهد داد) ترجمه شود.

- ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا﴾ در ۱۳۳/نساء (و خدا بر این کار بسیار تواناست) ترجمه شد. ولی ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ در ۲۷/احزاب (که خدا به هر کاری تواناست) و در ۲۱/فتح (و او به هر کاری تواناست) برگردان شد.

- ﴿لَقَوْمٍ يُؤْقِنُونَ﴾ در ۴/جاثیه بجای (برای اهل یقین) به اشتباه (برای اهل ایمان) ترجمه گردید. گویا (یوقنون) (یؤمنون) خوانده شد.

- (يُظْلِمِ) در ۱۳۱/انعام به خدا بر می‌گردد نه مردم. خدا به ستم نابود نمی‌سازد نه اینکه (به کیفر ستمگری آنان).

- ﴿أُولَٰئِكَ كَانُوا فِي الْأَعْيُنِ عَنَاءً﴾ در ۸۸/اعراف (حتی اگر آیین شما را دوست نداشته باشیم؟) ترجمه شد. افزودن (آیین شما را) نامش چیست؟

- (مَنْ رَبِّكُمْ) ترجمه نشد. ﴿قَدْ جِئْتَكُمْ بَبَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ﴾ در ۱۰۵/اعراف (من با دلیل روشن به سوی شما آمده‌ام).

- (بها) در ۱۳۲/اعراف اگر ترجمه شود بهتر است (هر نشانه‌ای هم که بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، هرگز تو را باور نخواهیم کرد).

- (و گفتیم) در ۱۷۱/اعراف کاملاً تفسیری است. در حالی که مشابه آن در ۵۰/انفال نشد.

- (به) در ۱۱/انفال ترجمه نشد. (تا بدان پاکیزه‌تان گرداند) نه سنگین است و نه غیر قابل فهم، بلکه دقیق‌تر هم هست.

- ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ در ۷۴/انفال (آمزش خدا و روزی گرانقدرش برای آنان است) ترجمه شد که گویا (لهم مغفره من الله و رزقه الکریم) خوانده شده. باید همانند ۴/سبأ (آمزش و روزی گرانقدری در پیش دارند) ترجمه شود که نکره بودن مبتدای مؤخر هم در آن لحاظ شود. چنانچه در ۲۶/نور (بخشش خدا و روزی

گرائقدری در پیش دارند) شد. اما در ۵۰/حج معرفه و (سزاوار آمرزش خدا و روزی گرائقدر خواهند بود) ترجمه شد. ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ/عظیم﴾ در ۹/مائده و ۱۱/هود و ۷/فاطر و ۳/حجرات و ۳۵/احزاب و ۲۹/فتح نیز (آمرزش و پاداش بزرگی...) برگردان گردید.

- (لکم) در ۹۵ و ۹۶/توبه ﴿سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ﴾ در ترجمه ظاهر نشد که (سوگند می‌خورند) برگردان گردید. ولی در ۱۸/مجادله (برای شما سوگند می‌خورند) ترجمه شد. ترجمه مذکور معادل آیاتی است که (لکم) ندارد مانند ۶۲/نساء و ۴۲ و ۵۶ و ۷۴/توبه. همچنین ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾ پنج بار در قرآن به کار رفته است. ولی (بالله) در ۳۸/نمل در ترجمه ظاهر نشد و آیه این گونه برگردان گردید: (سخت سوگند می‌خورند). و در ۴۲/فاطر هم (سخت‌ترین سوگند خود را می‌خورند) ترجمه شد. در حالی که در ۵۳/مائده و ۱۰۹/انعام و ۵۳/نور (سخت به خدا سوگند خوردند/ می‌خورند) ترجمه شد.

- ﴿انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ در ۲۱/اسراء (ببین که چگونه در این دنیا برخی را بر دیگران برتری دادیم!) ترجمه شد که عبارت (در این دنیا) افزوده تفسیری است که هرچند از متن قابل فهم است؛ یعنی قرینه درون متنی دارد، چنانچه افزوده (می‌توانید) در ۲/مائده قرینه برون متنی داشت؛ ولی هیچکدام در آیه نیست.

- ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ در ۲۱/مؤمنون (برای شما در آفرینش چهارپایان نیز عبرت‌هاست) ترجمه شد که اولاً (آفرینش) تفسیری است. ثانیاً برای (إِنَّ ... لَ) باید تأکید بیاید چنانچه در موارد مشابه چنین شد. ثالثاً (لعبره) باید مفرد و نکره ترجمه شود نه جمع و معرفه. مطمئناً اینها از اموری نیستند که مترجم دانشمند آنها را نداند. چنانچه ایشان خود در جایی فرمودند: «اینها از بدیهیات هستند... اینها همه از ابتدایی‌ترین مسائلیند اما رسایی و مانوس بودن جملات ترجمه بر کارهای ملانقطی‌ها ترجیح دارد.» (یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۳، ص ۱۹۵-۱۹۶)؛ ولی بحث در این است که این امور بدیهی چگونه باید در ترجمه نمود و بروز داشته باشد. زیرا ممکن است امری بدیهی باشد ولی انسان از آن غفلت کند یا فراموش کرده باشد. چنانچه همین آیه در ۶۶/نحل بدون هیچ افزوده‌ای (چهارپایان برای شما عبرت آموزند) ترجمه شد.

- ﴿ادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ در ۶۷/حج (مردم را به سوی پروردگارت فراخوان) ترجمه شد. در حالی که عبارت (مردم را) در لفظ آیه نیست و افزوده‌ای تفسیری است.

- ﴿فَارْجِعُوا﴾ در ۱۳/احزاب (به خانه‌های خود بازگردید) ترجمه شد. (به خانه‌های خود) تفسیری است.

- ﴿فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ در ۱۹/سبأ (اما گفتند پروردگارا میان سفرهای ما بیشتر فاصله انداز. با این درخواست به خود ستم کردند) ترجمه شد. (با این درخواست) در لفظ آیه نیست و تفسیری است.

- ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ در ۳۹/سبأ (هرچه در راه خدا بدهید، عوض آن را به شما می‌بخشد) ترجمه شد. (فی سبیل الله) در آیه نیست که معادل لفظی اش (در راه خدا) بیاوریم. بلکه این عبارت، افزوده‌ای تفسیری است که مترجم آورده است. در آیات ۲۱۵ و ۲۷۰ بقره که مشابه این آیه هست، چنین افزوده‌ای نیامد.

- ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ در ۷۴/واقعه (اینک، نام بزرگ پروردگارت را بستای) ترجمه شد ولی همین آیه در آخرین آیه این سوره یعنی در آیه ۹۶ (تو نیز نام پروردگار بزرگ را بستای) برگردان شد. یعنی (الْعَظِيمِ) در آیه ۷۴ صفت (اسم) شد و در ۹۶ صفت (رب).

#### مهم‌ترین رسالت ترجمه‌های مخاطب محور

از مجموع آنچه که تا بدینجا اشاره شد، اجمالاً با برخی نقاط قوت و ضعف ترجمه‌های مضمونی مخاطب محور، به ویژه ترجمه حاضر آشنا شدیم. اگرچه شاید اهمیت و جایگاه این گونه ترجمه‌ها در نزد بسیاری از مترجمان تطبیقی و متن محور چندان شایسته و والا نباشد؛ اما از آنجا که نگارنده به جد بر این باور است که تغییر ذائقه فرهنگی نسل جدید دامن آموزه‌های دینی را هم گرفته یا خواهد گرفت که برگردان قرآن یکی از مهم‌ترین مظاهر آن است، به شدت بر این باور است که چنین ترجمه‌هایی در یکی دو دهه آینده رواج و گسترش بیشتری خواهند یافت و اگر صد سال طول کشید تا ترجمه‌های لفظ به لفظ هزار ساله، به ترجمه‌های مفهومی امروزی بدل شود، ترجمه‌های مفهومی متن محور امروزی، بسیار زودتر از آنچه که در گذشته اتفاق افتاد، جای خود را به ترجمه‌های مفهومی مخاطب محور خواهد سپرد. و در آینده‌ای دورتر، از برآیند ترجمه‌های تطبیقی امروزی و ترجمه‌های مضمونی آینده، ترجمه‌های تطبیقی - مضمونی جدیدی پدید خواهد آمد که هم دقت و امانت در آنها در اوج است و هم مضمون و محتوا مورد پسند همگان و نسل‌های آتی است. اما آنچه امروزه در جامعه مشاهده می‌کنیم تنها این نیست که شیوه پوشش نسل جدید و نوع تغذیه آنان تغییر کرده

و دیگر گرایش در این نسل به غذاهای سنتی پیشین نمی‌بینیم، بلکه انواع فست فودها جای خود را به آن نوع غذاهای پیشین داده است، بلکه حتی از نظر روحی و معنوی هم تغییر کرده و شیوه دینداری‌اش نیز با دینداری نسل‌های پیشین متفاوت شده است. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بروز و ظهور این دگرگونی، تغییر در ذائقه فکری آنان است که ترجمه‌های مضمونی مخاطب محور می‌تواند به بهترین شکل ممکن پاسخگوی نیازهای آنان باشد. علاوه بر این، یکی دیگر از مهم‌ترین کاربردهای این قبیل ترجمه‌ها را باید در نقش ابهام زدایی آنها ارزیابی کرد. یعنی مترجم با استفاده از ظرفیت‌های این شیوه برگردان قرآن و قابلیت‌هایی که در زبان فارسی وجود دارد، تلاش می‌کند به رفع ابهام از ترجمه آیاتی بپردازد که ترجمه‌های تطبیقی بدون افزودن یا کاستن، قادر به برطرف ساختن ابهامات پدید آمده در این زمینه و پاسخ گفتن به پرسش‌ها نیستند. حال اگر این گونه ترجمه‌ها هم نتوانند چنین نقشی را به خوبی ایفا کنند و به جای ابهام‌زدایی، ابهام‌زایی داشته باشند، قطعاً دیگر نمی‌توانند مورد تأیید باشند. و هرگز نمی‌توان آن را یک شیوه ابتکاری و یک روش نوین و سبکی تازه در ترجمه قرآن تلقی کرد، بلکه باید آن را در ادامه همان شیوه ترجمه تطبیقی قبلی ارزیابی کرد که اندکی مفهوم‌گراتر شده است. یعنی شیوه‌ای در درون شیوه قبلی و مصداق «روش در روش». آنچه در ترجمه حاضر رخ داده، برداشتن نخستین گام در زمینه ترجمه‌های مخاطب محور است که در برگردان برخی آیات انصافاً موفق عمل کرد ولی در ترجمه برخی دیگر از آیات، چندان توفیقی نداشته است. چنانکه یک نمونه آشکار آن را در ترجمه آیه مربوط به حرمت ربا در آغاز مقال مشاهده کردیم. اگر واقعاً ترجمه، مفهومی و مخاطب محور است، مترجم هرگز نمی‌تواند نسبت به مفهوم حاصل از یک ترجمه در ذهن و زبان مخاطب بی‌تفاوت باشد. مگر می‌توان در ترجمه‌ای مضمونی و مخاطب محور به برداشت مخاطب از ترجمه توجه نداشت و مثلاً آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً﴾ را در ۱۳۰/آل عمران (ای اهل ایمان چندین برابر ربا نخورید) برگردان نمود و انتظار داشت مخاطب، آن چیزی را از این ترجمه استنباط کند که مترجم در ذهن دارد؟ مخاطب ذهنیت خودش را دارد و استنباط خودش را انجام می‌دهد. این مترجم است که باید ترجمه‌اش را به گونه‌ای عرضه کند که استنباط‌های دیگری از آن به عمل نیاید. آنچه از ترجمه مذکور در ذهن خواننده شکل می‌گیرد یقیناً همان چیزی است که در مقاله جناب استادولی آمده است؟ بنابراین، باید تلاش‌های

بیشتری در این زمینه صورت پذیرد تا آن ترجمه مورد نظر حاصل شود. ذیلاً به چند نمونه از ترجمه آیاتی که ابهام‌زایی دارند و تعداد آنها هم چندان کم نیست، به اجمال اشاره می‌شود:

- ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لِّنَا وَلَا كُنَّا صَادِقِينَ﴾ در ۱۷/یوسف (هرچند اگر راست هم بگوییم، تو ما را باور نخواهی کرد) ترجمه شد. آیا واقعاً با این ترجمه می‌توان توقع داشت که مخاطب، قانع شود و پرسش و ابهامی در ذهنش شکل نگیرد؟ وقتی مترجم می‌گوید (هرچند اگر راست هم بگوییم) آیا جز این در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که یعنی ما داریم دروغ می‌گوییم؟ آیا واقعاً آیه می‌خواهد همین را بگوید؟ درست است که آنها در دل دروغ می‌گفتند، ولی قطعاً به زبان جوری سخن می‌گفتند تا نشان دهند بسیار راستگو هستند. جز این قابل تصور نیست. در حالی که ترجمه مذکور هرگز چنین معنایی را القا نمی‌کند. پس اندک عدول از دستور زبان که مترجم به درستی بدان معتقد است برای کجاست؟ ﴿...وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ در اینجا نه به آن معنایی است که مترجم بیان فرمود. بلکه بدین معناست که (علی‌رغم اینکه ما راست می‌گوییم، تو ما را باور نخواهی کرد).

- آیه ﴿قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾ در ۷۷/یوسف این گونه ترجمه شد: (برادران گفتند: اگر او دزدی کرده، برادری هم داشت که پیش از این دزدی کرده بود. یوسف این راز را در دل نهفت و چیزی به آنان نگفت جز اینکه: شما جایگاه بدتری دارید و خدا بهتر می‌داند که چه می‌گویید). برگردان (انتم شرّ مکاناً) به (شما جایگاه بدتری دارید) مفهوم نادرستی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند، زیرا صفت‌های تفضیلی همیشه دو طرف دارند. وقتی گفته می‌شود محمد داناتر از علی است. یعنی علی هم داناست ولی محمد از او داناتر است. در اینجا هم وقتی از قول یوسف گفته می‌شود که (شما جایگاه بدتری دارید) تأیید ضمنی سخن برادران در دزد بودن یوسف و اعتراف به آن است اما با این تفاوت که یوسف معتقد است جایگاه برادرانش بدتر از جایگاه وی است؟ در حالی که آیه هرگز چنین چیزی را نمی‌خواهد بگوید؛ بلکه مراد آیه این است که (شما خودتان بدترین جایگاه را دارید و خدا هم بهتر می‌داند که چه می‌گویید) پس صلاحیت ندارید که درباره دیگران اظهار نظر کنید و به آنان تهمت دزدی بزنید.

- آیه ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ در ۱۱/ابراهیم این گونه ترجمه



شد (ما نباید بی‌اذن خدا برای شما دلیلی بیاوریم). از جناب دکتر که استاد فلسفه و کلام هستند انتظار آوردن چنین ترجمه‌ای را نداریم؛ زیرا وقتی پیامبران به مخالفان‌شان می‌گویند (ما نباید بی‌اذن خدا برای شما دلیلی [معجزه‌ای] بیاوریم) آیا در ذهن مخاطب جز این معنا خطور می‌کند که ما قدرت داریم و می‌توانیم معجزه‌هایی برای شما بیاوریم، ولی چون خداوند چنین اجازه‌ای را به ما نداده، ما هم فعلاً دست نگه می‌داریم و این کار را انجام نمی‌دهیم؟ در حالی که اصلاً معنای آیه چنین نیست. و آیه در صدد نفی هر گونه فاعلیت در آوردن معجزه از پیامبران و انحصار این فاعلیت در ذات اقدس الهی است که نه تنها در آیات متعدد دیگری بیان شده و نه تنها از نظر عقلی قابل اثبات است و قرائن برون‌متنی دارد، بلکه دو قرینه درون‌متنی هم دارد. یکی همان چیزی است که در آغاز آیه آمده و به صراحت می‌فرماید: ﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...﴾. آیا دلیلی محکم‌تر از این برای اثبات نادرستی ترجمه مذکور؟ دیگری آوردن عبارت حصری (ما... الا...). بنابراین باید آیه را چنین ترجمه نمود (ما را نشاید/ ما نمی‌توانیم/ ما را نرسد...). چنانچه ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ در ۷۸/غافر که می‌تواند تفسیر آیه مذکور باشد این گونه ترجمه شد: (هیچ فرستاده‌ای نمی‌تواند معجزه‌ای بیاورد مگر با اذن خدا). همچنین ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ﴾ در ۳۸/یوسف نیز چنین برگردان گردید: (سزاوار نیست که ما چیزی را شریک خدا بدانیم). هدف اصلی در این قبیل آیات، چنانکه در همین سه آیه مذکور مشاهده می‌کنیم، نفی هر گونه صلاحیت و شایستگی از گوینده و منحصر ساختن همه قابلیت‌ها در طرف مقابل است که با اسلوب (نفی و الا) بیان می‌شود. همان گونه که در آغاز آیه هم (این... الا...) آمد. ضمناً بهتر است واژه (سلطان) در آیه فوق (معجزه‌ای) ترجمه شود نه (دلیلی). یعنی (سلطان) در ۱۱/ابراهیم همان (آیه) در ۷۸/غافر است که به معجزه برگردان شد. از ترجمه‌های مفهومی چنین انتظار می‌رود که به رفع ابهام از این گونه برداشت‌ها پردازند همانند کاری که در برگردان ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ در ۳۳/نور انجام شد که مترجم به درستی چنین برگردان نمود (کنیزان خود را که می‌خواهند پاکدامن زندگی کنند، به خاطر مال دنیا به فحشا مجبور نکنید). این گونه ترجمه را اول بار استاد خرمشاهی در آثار متعدد خود اشاره نمود و ایراد ترجمه‌های پیشین را مطرح فرمود و اکنون همگان این چنین ترجمه‌ای را می‌پسندند و عرضه می‌کنند. در حالی که در ترجمه‌های پیشین این گونه

می‌آمد (کنیزان خود را اگر می‌خواهند پاکدامن بمانند به فحشا مجبور نکنید) که این مفهوم نادرست را در ذهن ایجاد می‌کرد که اگر نمی‌خواهند پاکدامن بمانند، وادار کردن آنها به فحشا ایرادی ندارد. در حالی که قرآن هرگز چنین امری را نمی‌پذیرد. ضمناً باید از جناب دکتر پرسید اگر عبارت (به خاطر مال دنیا) در آیه ۳۳ سوره نور تفسیری نیست، معادل کدام یک از الفاظ آیه هست؟

- ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا﴾ در ۱۸۹/بقره (این نیکوکاری نیست که از پشت وارد خانه‌ها شوید). واژه (پشت) در این ترجمه به شدت ابهام دارد و نارساست؛ زیرا مضاف‌الیه آن یعنی ضمیر (ها) در ترجمه نیامده و خواننده را به اشتباه می‌اندازد. در حالی که مراد آیه این است که از پشت خانه‌ها یا از پشت بام خانه‌ها که ضمیر (ها) بر آن دلالت می‌کند، سرزده وارد خانه‌ها نشوید. قطعاً (این نیکوکاری نیست که از پشت خانه‌ها/پشت بام خانه‌ها وارد خانه شوید) مفهوم‌تر است. ضمن اینکه شاید بتوان برگردان مفهوم‌تری هم از این آیه ارائه نمود: (این کار خوبی نیست که از پشت خانه‌ها وارد خانه شوید).

- ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا﴾ در ۱۸۶/بقره (چون کسی فریادخواهی کند من به فریادش می‌رسم) ترجمه شد. در حالی که قطعاً چنین برداشتی از آیه نادرست است؛ زیرا نه با آموزه‌های قرآن سازگار است و نه از نظر عقلی قابل دفاع هست. آنچه باعث این اشتباه شده نادیده گرفتن ضمیر یای محذوف در (دعان) هست که کسره نشان‌دهنده آن است. زیرا معنا ندارد که هر کس هر که را بخواند، خداوند پاسخش دهد. بلکه آیه می‌خواهد بگوید که اگر کسی خدا را بخواند خداوند هم اجابتش خواهد کرد. مشابه آن چیزی که در آیه ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ آمده. نه اینکه اگر بت‌ها را هم بخوانی من جوابت می‌دهم. حذف و نادیده گرفتن (یای) محذوف، معنا را به کلی دگرگون کرد. این نادیده گرفتن، هرگز به معنای ندانستن مترجم نیست. قطعاً جناب دکتر بدین امر به خوبی واقفند و در موارد متعدد دیگری که همین وضعیت را داشت، به خوبی یای محذوف را در ترجمه ظاهر فرمودند. بلکه سهو و غفلتی باعث بروز آن شد و اگر بنا بر نیابردن باشد می‌توان به جای (بندگانم) در آغاز ترجمه، (بندگان) آورد و هیچ اشکالی هم به مفهوم‌سازی وارد نمی‌شود؛ اگرچه از نظر دقت و مراعات احتیاط، بهتر است همانند ترجمه حاضر بیاید. همچنین در ﴿فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ در ۵۹ ذاریات هم چنین وضعیتی پیش آمد و (دیگر شتاب نکنند) ترجمه شد. در حالی که همین عبارت در ۳۷/

انبیاء (اما از من شتاب نخواهید) ترجمه شد. که اگرچه یای محذوف در ترجمه ظاهر گردید؛ ولی روشن نیست که چرا صیغه غایب، مخاطب ترجمه شد. باید (از من شتاب نخواهند) برگردان شود.

- ﴿أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ در ۱۵۸/بقره (میان آن دو طواف کند) ترجمه شد. ولی آیا (بپیماید) با هدف مترجم که قابل فهم سازی ترجمه هست سازگارتر نیست؟ از قضا یکی از جاهایی که باید به لسان قوم و فهم مردم سخن گفت تا برای همگان قابل فهم باشد همین جاست؛ زیرا در زمرة اولین آموزش هایی که زائران خانه خدا پیش از اعزام به مکه می بینند این است که سعی میان صفا و مروه و طواف خانه کعبه را چگونه انجام دهند؟ آنچه در فاصله میان این دو کوه انجام می گیرد سعی نام دارد که چون یک مسیر مشخصی به صورت رفت و برگشت طی می شود، پیمودن، معادل مناسب تری برای آن است و طواف که در ادب فارسی در بیشتر مشتقاتش، نوعی چرخیدن و گردیدن و به گرد چیزی گشتن وجود دارد، در عرف شرعی، مخصوص خانه کعبه هست که زائر باید هفت دور به دور خانه خدا بچرخد و آن را طواف کند چنانچه مترجم نیز در ۱۲۵/بقره و ۲۶/حج به ویژه در ﴿وَأَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ در ۲۹/حج (و گرد آن خانه کهن طواف کنند) آورده است.

- روشن نیست برگردان ﴿تَتْلُوهَا﴾ در ۲۵۲/بقره و ۵۸ و ۱۰۸/آل عمران به (فرو می خوانیم) چقدر کاربرد عام دارد؟ آیا ترجمه ای که مبنایش عمومی سازی فهم قرآن است، (خواندن) را که به راحتی برای همگان قابل فهم است رها کرده سراغ واژه خودساخته (فرو خواندن) می رود؟ آیا (فرو خواندن) همانند (فرو فرستادن) است که کاربردی عام داشته قابل فهم برای عامه مردم باشد؟ قطعاً عبارت (بر تو فرو می خوانیم) که ترجمه این آیه در سوره های نخستین آمده چندان رایج نیست. اگر هم گفته شود که چون این خواندن از جانب خداست بهتر است در نسبت میان خدا و پیامبر (فرو خواندن) به کار ببریم و در نسبت میان پیامبر و مردم (خواندن) به کار ببریم و این وضعیت را باید تکرار کرد تا جا بیفتد؛ پاسخ این است که پس چرا در این مورد هم همانند برخی موارد دیگر، یکسان عمل نشد و همین (تتلوها) در ۶/جاثیه و ۳/قصص بجای (بر تو فرو می خوانیم) که در زبان فارسی سنگین و طبق شیوه مترجم مردود است، به درستی (بر تو می خوانیم) برگردان گردید و باعث ناهماهنگی در ترجمه شد؟ مطمئناً روش دانی و روش داری مترجم است که به روشمندی ترجمه منتهی می شود، به

همین جهت، از چند زاویه از مترجم دانشمند انتظار می‌رفت که روشمند عمل کند که متأسفانه در مواردی چنین نشد. نخست اینکه سال‌هاست که به تحقیق و تألیف اشتغال دارد و باید روشمندی، بخشی از شخصیت علمی و پژوهشی، و طبیعت ثانوی ایشان شده باشد؛ به ویژه در امر مهمی همچون ترجمه قرآن. دیگر اینکه بیش از سه دهه استاد دانشگاه بوده و روشمند عمل کردن لازمه شخصیت‌های علمی و آکادمیک است. و نکته سوم که از همه مهم‌تر است، این است که چند دهه، زمینه تحقیق، تدریس و تألیف ایشان فلسفه و عرفان بود و متدیک عمل کردن و متدلوژی تحقیق داشتن، ضرورت جدایی‌ناپذیر این علوم، به ویژه منطق و فلسفه است. با این حال، در موارد متعددی در ترجمه حاضر روشمندی را در برگردان آیات مشاهده نمی‌کنیم؛ در حالی که تردیدی نیست که ترجمه قرآن می‌تواند مهم‌ترین اثر علمی هر محقق به حساب آید. در مقاله‌های آتی، پاره‌ای اسلوب‌های غیر روشمند ترجمه حاضر را مورد بررسی قرار می‌دهیم بدان امید که بیان برخی ناهماهنگی‌ها در برگردان پاره‌ای آیات، مورد استفاده مترجم در چاپ‌های بعدی قرار گیرد.

- ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ در ۱۹۱/بقره (فتنه انگیزی از آدم کشی بدتر است) ترجمه شد. آیا واقعاً مترجم محترم معتقد است که هرگونه فتنه‌انگیزی از آدم کشی بدتر است؟ آیا این نکته از جهت عقلی و شرعی قابل اثبات است؟ آیا واقعاً چنین برداشتی از آیه با مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی مترجم کمترین سازگاری دارد؟ آیا مبانی فکری و اعتقادی مترجم اجازه می‌دهد که این‌گونه تصور شود که قرآن می‌گوید فتنه انگیختن از آدم کشتن بدتر است؟ یا مراد قرآن در این آیه فتنه شرک و لوازم آن است که چون مترجم نمی‌خواهد افزوده‌ای بیاورد، از آن غافل مانده است؟ حتی اگر بپذیریم که قرار است در متن چیزی اضافه نشود، در پانویس که می‌توان توضیح داد. چرا در پانویس توضیحی نیامد؟ مشابه این آیه که لوازم شرک و کفر در آن ذکر شد در ۲۱۷/بقره هم آمده است و در نهایت فرمود ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ که (و فتنه از جنگ بدتر است) ترجمه شد. در حالی که دقیقاً در آیه ذکر می‌شود که مراد از فتنه در این آیات، جنگ در ماه‌های حرام، بازداشتن مردم از راه خدا، ممانعت مردم از ورود به مسجد الحرام، بیرون راندن ساکنان و اهالی اش از آنجا و از همه مهم‌تر کفر به خداوند است.

- ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَأَمَنْتُمْ﴾ در ۱۴۷/نساء (اگر شما حق‌شناس

و با ایمان باشید، خدا چه نیازی دارد که شما را عذاب کند؟! ترجمه شد. از جناب دکتر می‌خواهم یک بار دیگر در این ترجمه دقت فرمایند و به مفهوم آن بیندیشند. آیا خواننده حق ندارد پرسد که پس خدا لابد نیاز دارد که حق ناشناسان و ناباوران را عذاب می‌کند؟ در حالی که معنای درست آیه چنین است: «اگر حق شناس و با ایمان باشید، چرا خداوند شما را عذاب کند؟!». یعنی عذاب شما به خاطر حق ناشناسی و بی‌ایمانی است، نه به دلیل نیازمندی الهی. ملاحظه می‌شود که آوردن افزوده (نیازی) در اینجا چقدر باعث تفاوت در معنا می‌شود.

- ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ در ۲۷/مائده (خدا تنها قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد) ترجمه شد. مطمئناً (قربانی) تفسیری است. زیرا اگرچه آیه دربارهٔ قربانی است؛ ولی تردیدی نیست که پیام آیه عام است؛ نه فقط قربانی، بلکه خدا همهٔ کارهای پرهیزگاران را می‌پذیرد. حصر ناشی از معنای (إِنَّمَا) بر فعل مترتب است نه بر مفعول محذوف. یعنی پذیرش خداوند در گرو تقوای بندگان است و اختصاصی به قربانی ندارد. ضمن اینکه طبق مبنای مترجم می‌توان گفت اگر منظور فقط قربانی بود خداوند خود آن را یادآور می‌شد.

- برای نگارنده روشن نیست، در حالی که (اعمی) افعال وصفی و به معنای (نابینا) است، و مترجم محترم نیز در همهٔ موارد، آن را به همین معنا به کار برده، چرا در ۷۲/اسراء، افعال تفضیلی و به معنای (نابیناتر) آورده است؟ این عیوب نفسانی از اموری نیستند که کاربرد صفت تفضیلی یا عالی در آنها معنا داشته باشد. زیرا هیچ وقت نمی‌گوییم مُرده‌ترین مرده‌ها یا نابیناترین نابیناها. یا هرگز نشنیده‌ایم که گفته شود ناشنوتر از این، یا نابیناتر از آن. مضافاً بر اینکه اگر بنا بر ساختن افعال تفضیلی از آنها باشد هم هرگز بر وزن افعال ساخته نمی‌شوند، بلکه همانند آنچه در مورد رنگ‌ها عمل می‌شود، انجام می‌گیرد. یعنی با استفاده از افعال کمکی نظیر اشد، اوفر، اکثر یا مشابه آنها به همراه مصدر منصوب صفت مورد نظر ساخته می‌شوند مانند (اشدُّ حُمراً) یعنی (بسیار سرخ). بنابراین به نظر نمی‌رسد تعبیر (نابیناتر) در آیهٔ مذکور درست باشد. آنچه تا بدینجا اشاره شد، تنها بخشی از بسیار مواردی است که می‌توان در راستای بهسازی این اثر ارزشمند مطرح نمود. امید است پاسخ‌های مفصل جناب دکتر، نه تنها باعث آگاهی خوانندگان عزیز و نگارنده باشد؛ بلکه پاره‌ای پرسش‌ها و ابهام‌ها را هم برطرف سازد.

## پایان سخن

در پایان مقال باید اشاره نمود و تأکید کرد که اثر حاضر گامی جدید و راهی نو به سوی ترجمه قرآن است که مشکلات و مسائل خاص خود را دارد. ولی حقیقتاً جناب دکتر یثربی توانستند در این اثر، به خوبی در بُعد مفهوم سازی ترجمه موفق عمل کنند و ترجمه‌ای به غایت روان و شیوا و قابل فهم برای همگان ارائه فرمایند. و بدون به کارگیری پراختز و قلاب، برگردانی بسیار زیبا از قرآن ارائه نمایند. به ویژه با در نظر داشت این نکته که ترجمه حاضر واقعاً ترجمه‌ای مستقل و ابتکاری است و نه وابسته و اقتباسی. این راهی است که قطعاً در آینده به وسیله مترجمان دیگر پی گرفته خواهد شد. ولی باید به این نکته هم توجه نمود که در کنار مزایا و محاسنی که این شیوه دارد، نباید از دقت نظرهای مترجمان پیشین غافل شد و احتیاط‌های فراوانی را که دیگران در برگردان آیات الهی به خرج داده‌اند، تحت الشعاع مفهوم سازی قرار داد یا راه را برای ترجمه‌های کاملاً آزاد و مفهومی باز گذارد. مطمئناً مترجمان بزرگواری که گاهی چندین سال برای ترجمه‌شان زحمت کشیدند، به راحتی می‌توانستند در زمان‌های کوتاه‌تری هم آن را به پایان برسانند. ولی دشواری برگردان قرآن، و مراعات احتیاط و امانت در ترجمه کلام الهی موجب می‌شد که با وسواس و جدیت بیشتری به ترجمه پردازند. در اثر حاضر هم واقعاً مترجم توانسته است ترجمه‌اش را با درصد بسیار بالایی با حفظ جانب احتیاط و امانت عرضه نماید. ولی تردیدی نیست که کمبودها و نواقصی که در هر کار بزرگ و جدیدی بروز می‌کند، در این ترجمه هم بروز کرده که امید است مترجم محترم همان‌گونه که خود در پاسخ به جناب استادولی آرزو نمودند، بتوانند با بهره‌گیری از نظرات دیگران و تجربیات شخصی خود، در ادامه عمر پر بارشان به بهسازی این اثر ارزشمند اقدام فرمایند تا ان شاء الله ترجمه‌ای ماندگار شود. به باور نگارنده، بیشترین ایرادهای پدید آمده، بیش از آنکه به ترجمه مربوط باشد به دیدگاه‌های ترجمه پژوهانه جناب دکتر مربوط می‌شود که امیدوارم اگر ایشان غیر از این می‌اندیشند در پاسخ یا پاسخ‌هایی که به این مقاله خواهند داد، نگارنده را به اشتباهات خود آگاه فرمایند. از خداوند بزرگ برای همه خدمتگزاران راستین قرآن و عترت، اجر دارین و سعادت ابدی مسألت دارم.